



وَعَلَّمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ
وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن
كُنْتُمْ أَمْنًا مِنَ اللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ
يَوْمَ التَّفَاقُ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾ إِذْ
أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ وَالرَّكْبُ
أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ
وَلَا كُنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ
هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ
لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكٍ قَلِيلًا
وَلَوْ أَرَدْنَاكَهُمْ كَثِيرًا لَفَشَلْتُمْ وَتَتَنَزَّعْتُمْ فِي الْأَمْرِ
وَلَا كُنَّ اللَّهُ سَلَمٌ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿٤٣﴾ وَإِذْ
يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ التَّفَاقُ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ
فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَالْمُؤْمِنُ
تَرْجِعُ الْأُمُورُ ﴿٤٤﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً
فَأَشْبِتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾

اگر به خدا و آنچه در روز جدایی (حق از باطل) یعنی روز رویارویی دو گروه (مؤمن و کافر) بر بنده‌ی خود نازل کردیم، ایمان دارید، بدانید که یک‌پنجم از هر مال یا سودی که به دست می‌آورید، فقط برای خدا و پیامبر و خویشان (پیامبر) و یتیمان و بیچارگان و در راه ماندگان (از سادات) است. (پس به این دستور عمل کنید؛ چرا که) خداوند بر هر کاری تواناست. ۴۱ زمانی (را یاد کنید) که شما در دامنه‌ی نزدیک‌تر (به مدینه که وضعیت مناسبی نداشت)، بودید و آنان در دامنه‌ی دورتر (از مدینه که دارای موقعیت خوبی بود)، قرار داشتند و سواران (کاروان تجاری)، پایین‌تر از شما (نزدیک ساحل دریای سرخ) بودند (و از دسترس شما گریختند، و شما بدون آمادگی قبلی، با سپاه قریش روبه‌رو شدید)، و اگر (در آن وضعیت با سپاه قریش) قرار (جنگ) گذاشته بودید، حتماً در (آمدن به) وعده‌گاه، با آن‌ها مخالفت می‌کردید (و در

میدان جنگ حاضر نمی‌شدید)؛ ولی هدف (از ایجاد چنین وضعی)، این بود که خداوند، کاری را که می‌بایست رخ می‌داد (یعنی جنگ سرنوشت‌ساز بدر را)، حتمی کند تا هر کس که (گمراه و) هلاک می‌شود، از روی دلیلی روشن باشد، و هر کس که (هدایت و) زنده می‌شود، از روی دلیلی روشن باشد، و (این بدان علت است که) خدا بسیار شنوا و داناست. ۴۲ زمانی را یاد کن که خدا (شمار) آنان را در خوابت اندک نشان داد، و اگر آنان را به تو زیاد نشان داده بود، قطعاً می‌ترسیدید و حتماً سست می‌شدید و در کار (جنگ) به اختلاف می‌افتادید؛ ولی خداوند (شما را از دو دستگی) سالم نگه داشت؛ چرا که او (اسرار) درون سینه‌ها را به خوبی می‌داند. ۴۳ زمانی (را یاد کنید) که چون با هم مواجه شدید، (خدا شمار) آنان را در چشمان شما اندک نشان داد و شما را (نیز) در چشمان آنان کم جلوه داد تا خداوند، کاری را که می‌بایست رخ می‌داد، حتمی کند. (آری، تصمیم‌گیری در باره‌ی) همه‌ی کارها، فقط به خدا بازگردانده می‌شود. ۴۴ ای مسلمانان، هنگامی که با گروهی (از دشمن) روبه‌رو می‌شوید، استوار باشید و خدا را بسیار یاد کنید تا به خواسته‌ی خود (که پیروزی در دنیا و یاداش آخرت است)، برسید. ۴۵

است بر این که منظور از آیهی شریف، خصوص نیازمندان بنی‌هاشم است. امام صادق علیه السلام فرموده است: «خداوند هنگامی که زکات را بر ما حرام کرد، خمس را برای ما قرار داد. بنابراین، زکات بر ما حرام است و خمس حلال.» (وسائل الشیعه، ج ۶، باب خمس).

۴. **خمس، امتیاز نژادی نیست:** بعضی چنین تصور می‌کنند که این مالیات اسلامی که بیست درصد بسیاری از اموال را شامل می‌شود و نیمی از آن به سادات و فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص دارد، نوعی امتیاز نژادی است و ملاحظات خویشاوندی و تبعیض در آن به چشم می‌خورد؛ که با روح عدالت اجتماعی اسلام و جهانی بودن و همگانی بودن آن سازگار نیست.

پاسخ این شبهه، در شروط خمس نهفته است: ۱. نیمی از خمس که مربوط به سادات و بنی‌هاشم است، منحصرأ باید به نیازمندان آنان - یعنی از کارافتادگان یا بیماران یا کودکان یتیم یا کسان دیگری که به علتی در بن‌بست مالی قرار گرفته‌اند - داده شود؛ آن هم به اندازه‌ی احتیاجات یک سال و نه بیشتر؛ ۲. مستمندان و نیازمندان سادات و بنی‌هاشم حق ندارند چیزی از زکات مصرف کنند. به جای آن می‌توانند تنها از همین قسمت خمس استفاده کنند؛ ۳. اگر سهم سادات که نیمی از خمس است، از نیازمندی‌های سادات موجود بیشتر باشد، باید آن را به بیت‌المال ریخت و در مصارف دیگر صرف کرد.

۵. **حکمت تفکیک صندوق خمس از صندوق زکات:** این تفاوت مهم میان خمس و زکات وجود دارد که زکات، از مالیات‌هایی‌ست که جزء اموال عمومی جامعه‌ی اسلامی محسوب می‌شود و بنابراین عموماً در همین قسمت صرف می‌شود؛ ولی خمس، از مالیات‌های مربوط به حکومت اسلامی‌ست؛ یعنی مخارج دستگاه حکومت اسلامی و گردانندگان این دستگاه، از آن تأمین می‌شود. بنابراین، محروم بودن سادات از دستیابی به اموال عمومی (زکات)، برای دور نگه‌داشتن خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این قسمت است تا بهانه‌ای به دست مخالفان نیفتد که ایشان، خویشان خود را بر اموال عمومی مسلط کرده است. از سوی دیگر، نیازمندان سادات نیز باید از طریقی تأمین شوند. این موضوع، در قوانین اسلام چنین پیش‌بینی شده که آنان از بودجه‌ی حکومت اسلامی بهره‌مند شوند و نه از بودجه‌ی عمومی. در حقیقت، خمس نه تنها امتیازی برای سادات نیست، بلکه نوعی کنار زدن آن‌هاست از منافعی که از ناحیه‌ی زکات ایجاد می‌شود برای مصلحت عموم و نیز برای این که هیچ سوء ظنی پدید نیاید (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۱۷۴-۱۸۵). / ب

۴۱. تبیین ماهیت خمس و بررسی شبهات در مورد آن

خداوند واجب فرموده که یک پنجم هر آنچه را که انسان غنیمت می‌برد، به اهلش بدهد. این قانون الهی، ابدی و دائمی و مربوط به هر چیزی‌ست که غنیمت شمرده شود؛ هرچند غنیمت جنگی گرفته شده از کفار نباشد؛ مانند استفاده‌های کسبی، مرواریدهایی که با غواصی از دریا گرفته می‌شود، کشتی‌رانی، استخراج معادن و گنج (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۱۲۰).

در باره‌ی خمس، موارد ذیل شایان توجه است:

۱. **مصارف خمس:** این مصارف، شش قسمت دارد: سهمی برای خدا؛ سهمی برای رسول خدا؛ سهمی برای خویشاوندان رسول خدا (این سه سهم، به امام که جانشین پیامبر است، داده می‌شود)؛ سهمی برای یتیمان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ سهمی برای مستمندان آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم؛ سهمی برای ابن‌السبیل آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم. در این مصارف، دیگران با آن‌ها شریک نیستند؛ زیرا خداوند، صدقه را که اضافی اموال مردم است، بر اولاد پیامبر تحریم کرده است (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۲۱).

۲. **منظور از ذی‌القربی:** ذی‌القربی، تنها امامان اهل بیت علیهم السلام هستند و نه همه‌ی خویشاوندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم. دلیل بر این موضوع نیز روایات فراوانی‌ست (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۱۷۴) که از طرق اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است (ر.ک: وسائل الشیعه، ج ۶، باب خمس، صص ۳۵۵-۳۶۲). بنابراین، آن‌ها که یک سهم از خمس را متعلق به همه‌ی خویشاوندان پیامبر می‌دانند، در برابر این سؤال قرار می‌گیرند که این چه امتیازی‌ست که اسلام برای اقوام و بستگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قائل شده است؛ در حالی که می‌دانیم اسلام، دینی نژادی و قبیله‌ای نیست. اگر اما آن را مخصوص امامان اهل‌بیت علیهم السلام بدانیم، با توجه به این که آنان جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی بوده و هستند، علت دادن این یک سهم از خمس به ایشان روشن می‌شود. به تعبیر دیگر، «سهم خدا» و «سهم پیامبر» و «سهم ذی‌القربی»، هر سه متعلق به «رهبر حکومت اسلامی» است. او زندگی ساده‌ی خود را با آن اداره می‌کند و بقیه را در مخارج گوناگونی که لازمه‌ی مقام رهبری امت است، صرف خواهد کرد؛ یعنی برای نیازهای جامعه و مردم.

۳. **خمس؛ صندوق سادات:** منظور از «یتیمان» و «مسکینان» و «در راه‌ماندگان»، تنها یتام و مساکین و ابناء السبیل بنی‌هاشم و سادات هستند. به‌علاوه، با توجه به این که زکات بر نیازمندان بنی‌هاشم حرام مسلم است، باید احتیاجات آن‌ها از طریق دیگری تأمین شود؛ این خود قرینه



وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾ وَإِذْ زَيْنَ هُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالُهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِئْتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾ إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّهُمْ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾ وَلَوْ تَرَى إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ﴿٥١﴾ كَذَابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٥٢﴾

از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با یکدیگر اختلاف نکنید که سست و ترسو می شوید و هیبت و شوکت تان از بین می رود، و صبور باشید؛ که خدا با صابران است. ۴۶ مانند افرادی نباشید که به سبب آن که نعمت ها آنان را به طغیان واداشته بود و برای خودنمایی به مردم، از سرزمین شان (برای جنگ) بیرون آمدند و (مردم را) از راه خدا باز می دارند. (آری،) خداوند به کارهایشان احاطه دارد. ۴۷ زمانی (را یاد کن) که شیطان کارهایشان را برایشان زیبا جلوه داد و گفت: «امروز هیچ کس از مردم بر شما پیروز نخواهد شد و من (نیز) یار و پناه شما هستم.» پس هنگامی که دو گروه با هم روبه رو شدند، به عقب بازگشت و پا به فرار گذاشت و گفت: «من با شما ارتباطی ندارم. من چیزی می بینم که شما نمی بینید. من از خدا می ترسم، و خداوند به شدت مجازات می کند.» ۴۸ زمانی (را

یاد کن) که منافقان و کسانی که بیماری (شک) در دلهایشان وجود دارد، می گفتند: «دین اینان فریب شان داده است (که به جنگ سپاه قریش می روند).»؛ و (غافل از این که) هر کس بر خدا توکل کند (، خدا پیروزش می کند؛ چرا که) خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. ۴۹ اگر می دیدی آنگاه که فرشتگان، جانِ کافران را می گیرند، به طوری که به صورت و پشت هایشان می زنند و (می گویند:) عذاب آتش سوزان را بچشید، قطعاً وضعیت هولناکی مشاهده می کردی. ۵۰ این (عذاب)، به سبب آن چیزی ست که (از دنیا) پیش فرستاده اید و این که خدا هرگز به بندگان (خویش) ستم نمی کند (و فقط عمل هر کس را به خودش باز می گرداند). ۵۱ (شیوهی این کافران)، مانند شیوهی فرعونیان و پیشینیان آنان (است) که آیات و نشانه های خدا را انکار کردند. پس خدا آنان را به سزای گناهان شان مجازات کرد؛ زیرا خداوند نیرومند است و به شدت مجازات می کند. ۵۲

گفته است: کلمه‌ی ریح در آیه، استعاره از غلبه است (مفردات، ص ۳۷۰). وجه این استعاره و تشبیه این است که باد بر هر چه بوزد، آن را به حرکت درمی‌آورد و از جای می‌کند و با خود می‌برد؛ غلبه بر دشمن هم همین خاصیت را دارد. مسلمانان با نزاع و کشمکش در میان خود نباید به اختلاف افتند، و در نتیجه، دچار ضعف اراده شوند و عزت و دولت یا فرصت غلبه بر دشمن را از دست دهند؛ چون اختلاف، وحدت کلمه و شوکت و نیروی ایشان را از بین می‌برد.

۵. **استقامت در برابر دشمنان و حوادث سخت:** صبر و استقامت، قوی‌ترین یاور در مقابل شدايد و محکم‌ترین رکن در برابر تلّون در عزم و سرعت تحول در اراده است. همین صبر به انسان فرصت تفکر صحیح می‌دهد و چون خلوقی‌ست که در هنگام هجوم افکار پریشان و صحنه‌های هول‌انگیز و مصایبی که از هر طرف رو می‌آورند، زمینه را برای اندیشیدن صحیح و اتخاذ رأی مطمئن فراهم می‌کند.

۶. **نهی از ریاکاری و غرور در جنگ و جلوگیری از راه خدا:** «بَطْر» به معنای غفلت و سبک‌مغزی‌ست که در پی سوء استفاده از نعمت پدید می‌آید؛ چنان‌که انسان نعمت را ناپجا صرف کند. «رثاء» نیز بدین معناست که آدمی خود را غیر از آنی نشان دهد که هست. مسلمانان - مانند کفار - نباید با خودنمایی و خودآرایی با تجملات دنیوی، به سوی جنگ با دشمنان دین از دیار خود بیرون شوند.

خداوند به مسلمانان هشدار جدی می‌دهد که مردم را با گفتار و کردار ناپسند خود، به ترك تقوا و فرو رفتن در گناهان و خروج از اطاعت از اوامر و دستورهای او دعوت نکنند، و بدین‌وسیله، سد راه خدا نشوند؛ که اگر چنین کنند، زحماتشان بی‌اثر و نور ایمان در دل‌هایشان خاموش می‌شود و آثار ایمان از اجتماعشان رخت برمی‌بندد. پس اگر می‌خواهند که زحماتشان ثمری‌بخش شود، و این زحمات، آنان را به مقصد و غرض برساند، جز صراط مستقیمی که دین برایشان فراهم آورده و فطرت هموارش کرده، راه دیگری ندارند. آری، خداوند، مردم فاسق را به سوی ایده‌های فاسدشان راه‌نمایی نمی‌کند (ترجمه‌ی میزان، ج ۹، صص ۱۲۴-۱۲۷). پس مسلمانان نباید چون مشرکان - که در پی انحراف مؤمنان از سلوک به سوی خدایند - برای اظهار قدرت، تحصیل اسم و رسم، یا به نیت هوس‌رانی قیام کنند (تفسیر روشن، ج ۹، ص ۳۶۵). ب/

۴۵ - ۴۷. توجه رزمندگان اسلام به شش دستور جنگی

چون کاروان تجاری ابوسفیان از دست مسلمانان سالم به مکه رسید، ابوسفیان به ابوجهل پیغام داد که ما به سلامت به مکه رسیدیم؛ شما که برای یاری ما رفته‌اید، برگردید. ابوجهل مغرورانه گفت: تا مسلمانان را سرکوب نکنیم و به افتخار پیروزی شراب ننوشیم و قدرت خود را نشان ندهیم، برمی‌گردیم. سرانجام اما به سبب غرور و لجاجتی که داشتند، شکست خوردند و ابوجهل نیز به هلاکت رسید (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۳۲).

بر اساس همین سبب نزول، رزمندگان اسلام، برای غلبه بر دشمنان، به شش دستور توصیه شده‌اند:

۱. **ثبات قدم:** ثبات، برضد زوال است (مفردات، ص ۱۷۱) و مطلق ایستادگی در برابر دشمن و فرار نکردن، و اعم از صبر است. صبر، ثبات در مقابل مکروه، هم با قلب است و هم با بدن؛ با قلب بدین صورت که دچار ضعف نشود و جزع و فزع نکند، و با بدن بدین نحو که کسل نشود و عجله نکند.

۲. **ذکر بسیار خداوند:** مؤمن باید متذکر این معنا باشد که مرگ و حیات، به دست خداوند است، و همو می‌تواند او را در سختی‌های جنگ یاری کند. او آگاه است که خداوند، اجر کسی را که عمل نیکی کند، ضایع نمی‌کند و به نصرت پروردگارش اطمینان و یقین دارد (محمد/۷) و می‌داند که کارش به یکی از این دو وجه فرجام می‌پذیرد که هر دو نیک است: ۱- بر دشمن غلبه پیدا می‌کند. در این صورت، پرچم دین را بلند کرده و محیط را برای سعادتمند شدن خود و دیگران مساعد کرده است؛ ۲- کشته می‌شود. در این فرض، به جوار اولیای مقربین درگاه پروردگارش شتافته است. امام سجاد (علیه السلام) می‌فرماید: «پروردگار، (در پرتو یاد خویش)، یاد دنیای فریبنده را از دل این پاسداران مبارز (مزداران) بیرون کن، و توجه به زرق و برق اموال را از قلب آن‌ها دور کن، و بهشت را در برابر چشمان فکشان قرار ده (صحیفه‌ی سجاده، دعای ۲۷، دعا برای مرزبانان اسلام، ص ۱۸۱).

۳. **اطاعت از خداوند و پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله و سلم):** منظور از اطاعت، اطاعت از دستورهای است که از ناحیه‌ی خدا و رسول درباره‌ی امر جهاد و دفاع از حریم دین صادر می‌شود.

۴. **پرهیز از نزاع و اختلاف:** ریح، چنان‌که گفته شده، به معنای عزت و دولت است (مجمع‌البحرین، ج ۲، ص ۳۵۴). راغب نیز

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُعِيرُوا
مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٣﴾ كَذَّابٌ ۖ أَلِ فِرْعَوْنَ
وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ
بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا أَلِ فِرْعَوْنَ وَكُلَّ كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿٥٤﴾
إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾
الَّذِينَ عَاهَدْتَ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ
وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ﴿٥٦﴾ فَمَا تَتَّقُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّبِهِمْ
مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾ وَإِنَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ
خِيَانَةً فَأَنِذِ إِلَيْهِمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾
وَلَا يُحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا ۖ إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾ وَأَعِدُوا
لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ
بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمْ
اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ ۚ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ
إِلَيْكُمْ ۖ وَاتَّمَلَّوْا نَظْمًا مَوْجُودًا ﴿٦٠﴾ وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ
فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ۚ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾

این (مجازات)، از آن روست که خداوند بر خود روا نمی دارد نعمتی را که به قومی ارزانی کرده، تغییر دهد؛ مگر آنگاه که آنان راه و روش خود را تغییر دهند، و (برای) این که خداوند بسیار شنوا و داناست. ۵۳ (راه و روش این کافران)، مانند راه و روش فرعونیان و پیشینیان آنان (است) (که) آیات و نشانه های پروردگارشان را دروغ شمردند، و ما (نیز) آنان را به سزای گناهان شان هلاک کردیم و فرعونیان را غرق کردیم. (آری)، همگی ستم کار بودند. ۵۴ بدترین جنبنندگان از نظر خدا، کسانی هستند که (از روی لجابت) کافر شده اند؛ در نتیجه، (به هیچ وجه) ایمان نمی آورند. ۵۵ هم آنان که (بارها) از آنان پیمان گرفته ای، و پس از آن، هر بار پیمان خود را می شکستند، و این در حالی بود که خود را (از عواقب شوم پیمان شکنی) حفظ نمی کردند. ۵۶ پس اگر در جنگ بر آنان دست یافتی، با (تار و

مار کردن) ایشان، کسانی را که (برای جنگ با شما) در پی آنان اند، متفرق کن. باشد که پند گیرند. ۵۷ و اگر به راستی از خیانت گروهی می ترسی، (لغو پیمان را) به آنان اعلام کن (تا هر دو طرف)، یکسان (بدانند که پیمان لغو شده است)؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست ندارد. ۵۸ هرگز کافران نپندارند که (از عذاب ما) گریخته اند. آنان نمی توانند (از دست خدا) فرار کنند. ۵۹ برای (مقابله با) آنان، هر آنچه می توانید، نیرو و اسبان بسته (و زین کرده) آماده کنید تا بدین وسیله، دشمن خدا و دشمن خود و افراد دیگری غیر از آنان را که (هنوز) نمی شناسید، (ولی) خدا آنان را می شناسد، بترسانید، و هر چیزی را که در راه خدا هزینه کنید، به طور کامل به شما داده می شود؛ در حالی که از حق شما کم گذاشته نخواهد شد. ۶۰ و اگر برای صلح تمایل نشان دادند، تو نیز به آن تمایل نشان ده و بر خدا توکل کن؛ زیرا اوست که بسیار شنوا و داناست. ۶۱

طرف دیگر، ترس و هراس در دل دشمن ایجاد می‌کند تا جرأت تهاجم به این مجتمع انسانی و اسلامی را پیدا نکند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، صص ۱۵۱-۱۵۳).

البته باید توجه داشت که هدف از توصیه‌ی قرآن به نظام اسلامی برای قدرتمند شدن، ویرانی زمین، استعمار و غارت اموال دیگران نیست؛ بلکه هدف این است که «با این وسایل، دشمن خدا و دشمن خود را بترساند»؛ زیرا غالب دشمنان، گوششان بده‌کار حرف حساب و منطق و اصول انسانی نیست و چیزی جز منطق زور نمی‌فهمند! اگر مسلمانان ضعیف باشند، همه‌گونه تحمیلی به آنان می‌شود؛ اما اگر قدرت کافی کسب کنند، دشمنان حق و عدالت را به وحشت می‌اندازند.

توجه به دشمنان مخفی نظام اسلامی

در آیه‌ی شریف، خداوند، منافقان را نیروهای مخفی مخالف نظام اسلامی معرفی می‌کند که در میان صفوف مسلمین ناشناخته‌اند، و به مسلمانان هشدار می‌دهد که مراقب آنان باشند. البته در صورت آمادگی کامل سپاه اسلام، آنان نیز به وحشت می‌افتند و دست و پای خود را جمع می‌کنند. خداوند در باری منافقان به پیامبر ﷺ فرموده است: «بعضی از اهل مدینه، در نفاق و دورویی جسور و سرکش هستند. تو آن‌ها را نمی‌شناسی؛ ولی ما آن‌ها را می‌شناسیم» (توبه/۱۰۱). پس مسلمانان نباید صرفاً روی دشمنان شناخته‌شده‌ی خود حساس باشند و آمادگی خویش را فقط به مبارزه با آن‌ها محدود کنند؛ بلکه دشمنان احتمالی و بالقوه (مانند منافقان و کفار) را نیز باید در نظر بگیرند تا مبدا غافل‌گیر شوند (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۲۲۵-۲۲۸).

تبیین ماهیت آمادگی نظام اسلامی

آمادگی برای نظام اسلامی زمانی سودمند است که: ۱- برای آینده باشد و نه فقط برای همان لحظات نیاز؛ ۲- در قالب یک فعالیت فشرده و منسجم باشد؛ چنان‌که نظام، هیچ امکان و کوشش و فرصتی را از دست ندهد جز این‌که از آن برای تقویت مبانی قدرت خویش سود جوید؛ ۳- هدف از آمادگی، غلبه بر تمام نقاط ضعف دشمن و حمله به تمام مرزهای امنیتی و اجتماعی او باشد.

پس در این راه، استعدادها باید فعلیت یابد، فکرها به علم تبدیل شود، علم‌ها به بناها و عمارات تحول یابد، و قدرت‌های جسمانی به آلات نبرد و صناعات گوناگون تبدیل شود. البته تحول برنامه‌های فکری اسلامی به نیروی اجتماعی پایدار، و تحول معادن و ذخایر به نیروی اقتصادی و ثروت مادی نباید نظام اسلامی را از تقویت نیروی ایمان و اراده باز دارد (تفسیر هدایت، ج ۴، صص ۷۸-۷۷). ب/

۶۰. نظام اسلامی باید همیشه و از هر جهت قدرتمند

باشد

این آیه، دستور آماده‌باش همه‌جانبه‌ی مسلمانان در برابر دشمنان و تهیه‌ی هر نوع سلاح، امکان، وسیله و شیوه‌ی تبلیغی حتی شعار و سرود می‌دهد؛ که تأمین‌شان سبب هراس کفار از نیروی رزمی مسلمانان می‌شود (تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۵۱).

فلسفه‌ی نیاز نظام اسلامی به قدرتمند بودن

احتیاج جامعه‌ی اسلامی به تدارکات جنگی، به قدر تجهیزاتی‌ست که کفار هم‌اکنون دارند و نیز به قدری که آنان توانایی تهیه‌اش را دارند. در اجتماع انسانی، افراد، دارای طبایع و افکار گوناگون‌اند، و هیچ اجتماعی بر اساس سنت حافظ منافع خویش شکل نمی‌گیرد مگر این‌که اجتماع دیگری برضد منافعش و مخالف با سنتش تشکیل می‌شود، و دیری نمی‌پاید که کار این دو اجتماع به اختلاف می‌کشد و سرانجام به نزاع و مبارزه با هم برمی‌خیزند، و هر یک در صدد برمی‌آید که دیگری را مغلوب کند. بنابراین، گریزی از جدال‌ها و اختلافاتی که منجر به جنگ‌های خسارت‌زا می‌شود، نیست، و از این قبیل مسائل، خواه ناخواه پیش می‌آید. اگر این امر قهری نبود، انسان در خلقتش به قوایی از قبیل غضب و شدت و نیروی فکری که جز در مواقع دفاع به کار نمی‌رود، مجهز نمی‌شد. پس به حکم فطرت، بر جامعه‌ی اسلامی واجب است که همیشه و در هر حال، تا آنجا که می‌تواند و به همان قدری که احتمال می‌دهد دشمنش مجهز باشد، مجتمع صالحش را مجهز کند. البته خداوند، همچنان‌که تعالیم اسلامی بیان می‌کند، حکومتی را برای بشر اختیار کرده که در آن حقوق فرد فرد جامعه را محفوظ نگاه داشته و مصالح ضعیف و قوی، توانگر و فقیر، آزاد و برده، مرد و زن، فرد و جماعت، و بعض و کل را به تساوی رعایت کرده است؛ که نامش حکومت انسانی‌ست؛ نه حکومت دیکتاتوری و نه حکومت دموکراتیک؛ که در آن‌ها خواسته‌های افراد جامعه، فدای خواسته‌ی یک نفر یا اکثریت می‌شود.

باید بدانیم که دشمن منافع یک جامعه‌ی اسلامی، دشمن منافع تمامی افراد است. بنابراین، بر همه‌ی افراد واجب است که قیام کنند و با تهیه‌ی سلاح و نیروی دفاعی و آموختن فنون جنگی، دشمن را از خود و از منافع خود برانند. این دفاع، عامل محافظت از حقوق مجتمع اسلامی و منافع حیاتی آن است که از طرفی فساد را که باعث بطلان کلمه‌ی حق و هدم اساس دین فطری می‌شود و نمی‌گذارد خدا در زمین پرستش شود و عدالت در میان بندگان خدا جریان یابد، از بین می‌برد و از



وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ
بَصِيرَتَهُ وَالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَالْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ
مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا آلَفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ
آلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ
اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٤﴾ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ
الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ
يَعْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَعْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ
كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾ أَلَنْ خَفَّفَ اللَّهُ
عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ
يَعْلِبُوا مِائَتَيْنِ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَعْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ
اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَكُمُ
أَسْرَى حَتَّى يُمِشَّ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَصَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ
يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾ لَوْلَا كِتَابُ مِنَ اللَّهِ
سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾ فَكُلُوا مِمَّا
غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

و اگر در پی فریب تو باشند، خدا برای
(یاری) تو کافی است. او همان کسی است
که تو را با یاری خود و (یاری) مؤمنان
نیرومند کرد؛ ۶۲ و دل هایشان را پیوند
داد (و ایشان را یک دل کرد). اگر تمام آنچه
را که در روی زمین است، (بدین منظور)
هزینه کرده بودی، نمی توانستی در میان
دل هایشان پیوند قرار دهی؛ ولی خدا در
میان دل هایشان پیوند قرار داد (و آنان را
متحد کرد)؛ زیرا او شکست ناپذیر و حکیم
است. ۶۳ ای پیامبر، خدا و کسانی که از تو
پیروی می کنند، یعنی مؤمنان، برای (یاری)
تو کافی هستند. ۶۴ ای پیامبر، مؤمنان را
به جنگ (و جهاد) تشویق کن. اگر از شما
بیست فرد (مؤمن و) بردبار وجود داشته
باشد، بر دویست نفر پیروز می شوند، و اگر
از شما صد شخص (مؤمن و بردبار) وجود
داشته باشد، بر هزار تن از کافران پیروز
خواهند شد؛ چرا که آنان، افرادی هستند
که نمی فهمند. ۶۵ هم اکنون خداوند تکلیف

شما را سبک کرد و مشخص کرد که در شما ضعفی وجود دارد. بنابراین اگر از شما صد شخص بردبار وجود
داشته باشد، بر دویست نفر پیروز می شوند، و اگر از شما هزار شخص (بردبار) وجود داشته باشد، به توفیق
الهی، بر دو هزار نفر پیروز خواهند شد. (آری)، خداوند با صابران است. ۶۶ شایسته ی هیچ پیامبری نیست
که اسیرانی (برای فدیة گرفتن) داشته باشد؛ تا زمانی که (شمار زیادی از دشمنان را بکشد و) در زمین کاملاً
بر اوضاع مسلط شود. شما در پی سرمایه ی ناپایدار دنیا هستید، و خداوند، آخرت را (برای شما) می خواهد.
(آری)، خداوند، شکست ناپذیر و حکیم است. ۶۷ اگر بیشتر حکمی از سوی خدا صادر نشده بود (که پیش از
اقدام حجت عذاب می کند)، بی گمان به سبب آنچه (که در مقابل آزادی اسیران) گرفتید، عذابی بزرگ به شما
می رسید. ۶۸ اینک از آنچه به غنیمت گرفتید، حلال و پاکیزه بخورید و خود را از (خشم) خدا در امان
نگه دارید. (او شما را برای اشتباهات عذاب نمی کند؛) زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. ۶۹

ظواهری است که شیطان در نظرشان جلوه می‌دهد.
۲ - دل‌هایشان که تمام اعتمادش بر هوا و هوس است، هرگز متفق نمی‌شود، و اگر هم احیاناً متفق شود، اتفاقشان دائمی نیست (حشر/۱۴).

۳ - تا جایی استقامت می‌کنند که پای جان به میان نیاید؛ چراکه مرگ را نابودی می‌دانند؛ به‌خصوص در مخاطرات عمومی که زودتر از هر خطر دیگری، این قبیل مردم را از پای درمی‌آورد، و این نیست مگر به سبب جهل کفار که ملازم با کفر و هوی‌پرستی است.

ضعف روحی؛ از عوامل شکست و هزیمت

پس از دوران طلایی صدر اسلام، فهم، صبر و قوای روحی که در آیهی نخست در باره‌ی آن سخن گفته شده و قوتش به اندازه‌ای بوده که بر قوای روحی و بدنی ده کافر غلبه می‌کرده، چنان کاستی گرفت که دیگر بر بیشتر از قوای روحی دو کافر نمی‌چربید؛ یعنی قوای روحی مؤمنان متوسط‌الحال، حدود هشتاد درصد کاهش یافت.

علل این کاهش قوای روحی، این‌هاست:

۱. هر جامعه‌ای با هر غرض مادی یا دینی، در ابتدای تشکیل، با موانع و گرفتاری‌هایی مواجه می‌شود که از هر سو اساس آن را تهدید به انهدام می‌کند. در نتیجه، قوای دفاعی جامعه بیدار می‌شود و مردم آماده می‌شوند تا در راه رسیدن به هدفی که به نظرشان مشروع است، پیکار کنند؛ یعنی نفسانیاتی که انسان را به مقابله با ناملائیات و بذل جان و مال در این راه وادار می‌کند، در آنان بیدار می‌شود. این جامعه، در این مسیر پیوسته تجدید قوا می‌کند؛ تا آنجا که به حدی از استقلال در زندگی می‌رسد و محیط زندگی‌اش را تا حدی مساعد می‌کند و جمعیتش را می‌افزاید و آسایش و آرامش پیدا می‌کند و اهتمام به گذران زندگی و استفاده از فواید کوشش‌هایش می‌ورزد. در این هنگام، آن قوای روحی که در همه‌ی اعضا گسترده بوده و آن‌ها را به کوشش و عمل وامی‌داشته، آرام می‌شود و رو به سستی می‌گذارد.

۲. افراد جامعه، هر قدر هم کم‌شمار باشند، در موضوع ایمان و خصوصیات روحی و صفات پسندیده‌ی اخلاقی، خالی از اختلاف نیستند. در این ویژگی، فرقی میان جمعیت‌های دینی و احزاب دنیوی نیست. آری، این سنت طبیعی و دیگر سنن که در نظام انسانی جریان دارد، بر همه‌ی اجتماعات، یکسان حاکم است. تجربه‌ی قطعی نیز ثابت کرده که افرادی که به سبب غرض مهمی ائتلاف می‌کنند، هر قدر عده‌شان کمتر باشد، در مقابل رقبا و مزاحمین‌شان قوی‌ترند، و هر قدر گرفتاری و فتنه‌هایشان بیشتر باشد، نشاطشان در کار و کوشش، بیشتر، و کار و تلاششان نیز سریع‌تر و تیزتر است. بر عکس، هر چه افراد جامعه بیشتر، و رقبا و موانع رسیدن‌شان به مقاصد کمتر باشد، خمودتر و خواب‌آلودترند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، صص ۱۶۱-۱۶۴). / ب

۶۵ - ۶۶. تبیین علل برتری مؤمنان بر کفار

مسلمانان هرگز نباید در انتظار موازنه‌ی ظاهری قوا با دشمن بنشینند؛ بلکه گاهی باید با دو برابر جمعیت خود و گاهی حتی با ده برابر آن مقابله کنند، و به عذر کمبود نفر نباید از برابر دشمن فرار کنند. جالب توجه این‌که در بیشتر میدان‌های جنگی اسلام، مسلمانان غالباً در اقلیت بوده‌اند؛ چه در جنگ‌هایی مانند بدر و احد و احزاب یا مکه که در زمان پیامبر ﷺ اتفاق افتاد، و چه در جنگ‌های بعد از زمان حضرت (تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۲۳۹)؛ که در عمده‌ی آن‌ها نیز مسلمانان به پیروزی رسیدند.

می‌دانیم که اگر کسی در مقام جهاد برآید، به لطف خدا، نیروی روحی و قوت عمل او چندین برابر می‌شود؛ به خلاف این‌که در حالت اضطراب و تزلزل و در اندیشه‌ی آینده باشد. از این لحاظ است که خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید که مجاهدان را به خالص کردن نیت و انقطاع به سوی حق متعال و انصراف از جهات مادی و افکار سست دنیوی و وسوس نفسانی سوق بده تا در برنامه‌ی حق خود ثابت‌قدم و محکم شوند (تفسیر روشن، ج ۱۰، صص ۱۲-۱۳).

اما علت این‌که آیات شریف، میان افراد قوی‌ایمان و افراد سست‌ایمان فرق نگذاشته و نگفته است که هر یک از افراد دسته‌ی یکم (مؤمنان)، با ده نفر، و هر یک از افراد دسته‌ی دوم (غیر مؤمنان)، با دو نفر بجنگد، این است که آنان در حال جنگ، مخلوط بودند و جداسازی میانشان دشوار بود. اگر به افراد سست‌ایمان به‌صراحت گفته می‌شد که ایمانشان ضعیف است و یکی‌شان باید با دو تن بجنگد، دل‌شکسته می‌شدند و بر ضعف ایمانشان افزوده می‌شد (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۲۵۸).

فهم عمیق؛ رمز قوت و برتری مؤمنان بر کافران

در باب تبیین علل غلبه‌ی یک مؤمن بر ده کافر می‌توان به نکات ذیل اشاره کرد:

۱ - مؤمنان، هر اقدامی که می‌کنند، ناشی از ایمان به خداست (نساء/۱۰۴).

۲ - ایمان به خدا، نیرویی است که هیچ نیروی دیگری معادل آن نیست و در برابر آن تاب مقاومت نمی‌آورد.

۳ - تحقق ایمان، مبتنی بر فهم صحیح است، و همین فهم صحیح، صاحبش را به اخلاق و خویهای پسندیده متصف می‌کند و شجاع، باشهامت، پرجرات و دارای استقامت و وقار و آرامش قلب و وثوق به خدا بار می‌آورد.

۴ - مؤمن متفکر، یقین دارد که کشته شود یا بکشد، برد با اوست (توبه/۵۲)؛ زیرا در هر دو تقدیر، پاداشش بهشت است.

۵ - برای انسان مؤمن، مرگ به معنای نابودی نیست.

اما کفار:

۱ - اتکایشان همه بر هوای نفس و اعتمادشان همه بر



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَسْرَىٰ إِنْ يَعْلَمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يُؤْتِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ ۗ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾ وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجْهَهُدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَهِاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا ۚ وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ ۗ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٧٢﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجْهَهُدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٤﴾ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجْهَهُدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

ای پیامبر، به کسانی که در دست شما هستند، یعنی اسیران، بگو: اگر خدا در دل های شما خیری سراغ داشته باشد، چیزی بهتر از آنچه از شما گرفته شده، به شما می دهد و شما را می آمرزد. خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۷۰ و اگر قصد خیانت به تو را دارند، پیش از این نیز به خدا خیانت کرده اند؛ پس (خدا تو را) بر آنان مسلط کرد. (آری)، خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۷۱ کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان هایشان در راه خدا جهاد کردند، و (نیز) کسانی که (به مهاجران) جا و پناه دادند و (ایشان را) یاری کردند، آنان، دوستان و حامی یکدیگرند، و نسبت به حمایت و یاری کسانی که ایمان آورده اند و (هنوز) مهاجرت نکرده اند، تا زمانی که هجرت نکرده اند، شما هیچ مسئولیتی ندارید؛ ولی اگر به سبب (فشار شدید

دشمن و برای حفظ) دین (خود)، از شما یاری خواستند، شما وظیفه ی یاری دارید؛ مگر این که (یاری آنان،) به زیان قومی باشد که میان شما و آنان، پیمانی (مبنی بر ترك مخاصمه) وجود دارد. (آری)، خداوند به کارهایتان بیناست. ۷۲ کافران (نیز) حامی و یاور یکدیگرند. اگر این (دستور) را به انجام نرسانید، فتنه و فساد بزرگ در زمین رخ خواهد داد. ۷۳ کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد کردند، و آنان که (به مهاجران) جا و پناه دادند و (آنان را) یاری کردند، بی گمان مؤمنان راستین و حقیقی هستند. آنان، آمرزش و رزق و روزی عالی خواهند داشت. ۷۴ کسانی (هم) که بعداً ایمان آوردند و همراه شما هجرت و جهاد کردند، آنان (نیز) از شما هستند، و برخی از خویشاوندان (، بر اساس قوانینی که) در کتاب خدا (در مورد ارث آمده است)، از برخی دیگر سزاوارترند؛ زیرا خداوند همه چیز را به خوبی می داند. ۷۵

۷۲ - ۷۵. جهاد و هجرت؛ راهبرد کارآمد تحقق آرمان نظام اسلامی

نظام اسلامی در تحقق آرمان‌های اصیل خود که برآمده از مفاهیم غنی اسلامی‌ست، و سپس صیانت از آنها، دو راهبرد اساسی دارد: جهاد و هجرت. مبتنی بر این دو راهبرد، اگر می‌توان با عوامل شرک، کفر و گناه در محیط آلوده مبارزه کرد، بی‌شک باید در این راه که تلاشی پرزحمت و طاقت‌فرساست، جهاد کرد، و اگر نمی‌توان محیط گناه‌آلود را اصلاح کرد، برای حفظ دین و ایمان، یا برای برگشت از نافرمانی خداوند، هجرت لازم است (تفسیر نور، ج ۴، ص ۳۷۰).

جایگاه ولایت مطلق، ولایت مشروط و نبود ولایت

آیهی شریف، کیفیت ولایت میان مسلمانان، و نیز ولایت مسلمانان با کفار را تبیین فرموده است.

۱. **ولایت مطلق:** مسلمانان مهاجر و مجاهد، و مسلمانانی که مهاجران را پناه داده و مجاهدان را یاری کرده‌اند، بر هم ولایت دارند؛ این ولایت، اعم از ولایت میراث و ولایت نصرت و ولایت امن است. ولایت امن بدین معناست که اگر مسلمانی کافری را امان داده باشد، امانش در میان تمامی مسلمانان نافذ است.

۲. **ولایت مشروط:** ولایت در میان مؤمنان مهاجر و مؤمنانی که به محیط دینی و سالم مهاجرت نکردند، محدود به ولایت نصرت است؛ که البته مشروط است. یعنی زمانی که مؤمنان غیر مهاجر، از مهاجران یاری طلبیدند، باید آنان یاریشان کنند؛ اما به شرطی که غیر مهاجران با قومی سر جنگ داشته باشند که بین آنها و مؤمنان مهاجر، عهد و پیمانی وجود نداشته باشد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۱۸۸). این شرط، از آن روست که کرامت دولت و جامعه‌ی نوپا، بزرگ‌تر و مهم‌تر از مسلمانانی‌ست که در دیگر بلاد جای دارند. از آیهی شریف استنباط می‌شود که مصلحت دولت اسلامی، بسیار فراتر از مصلحت انقلاب جهانی مسلمانان است؛ زیرا پیمانی که دولت اسلامی می‌بندد، پیش از هر چیز، ناظر به مصالح اوست. عقل هم حکم می‌کند که باید چنین باشد؛ زیرا بدون یک دولت متمرکز و مقتدر اسلامی نمی‌توان به انقلاب جهانی امید بست (تفسیر هدایت، ج ۴، ص ۹۰).

۳. **نبود ولایت:** ولایت کفار، در میان خودشان است و به اهل ایمان تجاوز نمی‌کند. پس مؤمنان نمی‌توانند آنان را دوست و ولی خود بدانند. بنابراین، ولایت مؤمنان با کفار، یقیناً باطل است.

ولایت و دوست داشتن یکدیگر، از اموری‌ست که در همه‌ی جوامع بشری و به‌ویژه‌ی جوامع اسلامی که بر اساس پیروی حق و گسترش عدالت الهی تأسیس می‌شوند، وجود دارد، و معلوم است که دوستی کفار که دشمن چنین جوامعی هستند، موجب می‌شود که افراد اجتماع اسلامی با آنان خلط و آمیزش پیدا کنند، و اخلاق و عقاید کفار در بین ایشان رخنه یابد، و در نتیجه، سیره و روش اسلامی که مبنایش حق است، به وسیله‌ی سیره و روش کفر که اساسش باطل و پیروی از هوی است و در حقیقت پرستش شیطان است، از میان آنان رخت بریندد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۱۸۹).

هجرت؛ عامل تحقق ولایت

در مناظره‌ای میان هارون و امام موسی بن جعفر علیه السلام، هارون عرض کرد: به چه مناسبت ادعا می‌کنید که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ارث برده‌اید؛ با این که با بودن عمو، پسرعمو ارث نمی‌برد. موقعی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا می‌رفت، ابوطالب پیشتر از دنیا رفته و عمویش عباس زنده بود، و با زنده بودن عباس، علی علیه السلام ارث نمی‌برد. امام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به کسی که مهاجرت نکرده بود، ارث نداد، و میان او و مسلمانان ولایت (ارث) برقرار نکرد؛ مگر آن که مهاجرت می‌کردند. هارون گفت: دلیل بر این مدعا چیست؟ فرمود: کلام خدای متعال که می‌فرماید: «آن‌ها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند، هیچ‌گونه ولایتی در برابر آن‌ها ندارند تا هجرت کنند.» عموم عباس، از آن‌هایی بود که مهاجرت نکرد (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۶۷).

فتنه و فساد برآمده از پیوند با کفار و وحدت نکردن با مؤمنان
منظور از فتنه در آیهی شریف، اختلاف و پراکندگی و تزلزل مبانی عقیده‌ای مسلمانان به سبب وسوسه‌های دشمنان است، و فساد، شامل هر گونه نابسامانی و خرابی نظامات اجتماعی به‌ویژه ریخته شدن خون بی‌گناهان و ناامنی و مانند آن‌ها می‌شود. قرآن مجید به مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر پیوند ارتباط و تعاون و برادری میان خویش را تحکیم نبخشند و ارتباط و همکاری خود با دشمنان را قطع نکنند، تشتت و پراکندگی در صفوف آن‌ها روزبه‌روز بیشتر می‌شود و پایه‌های ایمانشان با نفوذ دشمنان در مجتمع اسلامی و وسوسه‌های اغواگرشان سستی و تزلزل می‌یابد، و از این راه، فتنه‌ی عظیمی دامنشان را خواهد گرفت. همچنین به سبب نبود پیوند محکم اجتماعی و رخنه‌ی دشمن در صفوف آن‌ها، انواع مفاسد، ناامنی، خون‌ریزی و تباهی اموال و فرزندان و نابسامانی‌ها در اجتماعشان آشکار خواهد شد و «فساد کبیر»، همه‌جا را فرا خواهد گرفت (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۲۶۶-۲۶۷). /ب/



سُورَةُ التَّوْبَةِ
آياتها ۱۲۹

بَرَاءَةً مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾
فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي
اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾ وَأَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاعْلَمُوا
أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
﴿٣﴾ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ
شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا الْبَيْعَ عَهْدَهُمْ
إِلَى مَدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ
الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ
وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ ﴿٥﴾ وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى
يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ أَبْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

سورهی توبه (در مدینه نازل شده است)
(این فرمان، اعلام) قطع رابطه‌ای (روشن و
قطعی) از سوی خدا و پیامبرش به کسانی
از مشرکان است که با آنان پیمان بسته‌اید.
۱ بنابراین، چهار ماه در زمین (آزادانه)
گردش کنید؛ ولی بدانید که شما نمی‌توانید
از دست خدا بگریزید، و (بدانید که)
خداوند، کافران را خوار و ذلیل می‌کند. ۲
(این)، اعلامی از سوی خدا و پیامبرش به
مردم در روز حج اکبر (یعنی عید قربان)
است که خدا و پیامبرش با مشرکان قطع
رابطه کرده‌اند. (اینک) اگر توبه کنید،
برایتان بهتر است، و اگر پشت کنید، بدانید
که شما نمی‌توانید از دست خدا بگریزید.
(ای پیامبر)، کافران را به عذابی دردناک
مژده بده. ۳ البته کسانی از مشرکان که (با
آنان) پیمان بسته‌اید و چیزی را (از تعهدات
خود) به شما کم نگذاشتند و بر ضد شما

با هیچ‌کس هم‌دست نشدند، پس پیمان‌شان را تا انتهای مدتش به پایان رسانید؛ چراکه خداوند، پرهیزکاران
را دوست دارد. ۴ هنگامی که این چهار ماه (که تعرض به مشرکان در آن‌ها) حرام (است)، به پایان رسید، هر
جا که مشرکان را یافتید، بکشیدشان و آنان را (به اسارت) بگیرید و محاصره‌شان کنید و در هر کمینگاهی به
کمین‌شان بنشینید؛ ولی اگر توبه کردند و نماز را کامل و بی‌نقص به جای آوردند و زکات دادند، راهشان را
باز کنید (و آزادشان بگذارید)؛ زیرا خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۵ (اینک) اگر یکی از مشرکان، (در
این اوضاع، برای تحقیق)، از تو پناه خواست، پناهش بده تا سخن خدا را بشنود؛ سپس او را به جایگاه امنش
برسان. این (فرمان)، بدان علت است که اینان، افرادی ناآگاه‌اند. ۶

رفتار پیامبر اکرم ﷺ با مشرکان، پس از اقتدار

آیات اول سوره ی براءت (توبه)، در اواخر سال نهم هجری و يك سال پس از فتح مکه نازل شد. با این که موضوع این آیات، اعلام براءت از مشرکین، و در ضمن آن، امر به جهاد هست، دقت و تأمل در همین آیات نیز نشانگر نهایت مدارا و مواجهه‌ی حکیمانه حتی با مشرکان است:

۱- فتح مکه، چنان که در تاریخ روشن است، با اقتدار کامل تحقق یافت. پیامبر اکرم ﷺ، دستور برچیده شدن همه‌ی بتکده‌ها و شکستن بت‌ها را صادر کردند؛ اما کسی را به ایمان آوردن اجبار نکردند (ن.ک: فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۴۷ و ۳۴۸).

۲- يك سال بعد، با نزول آیات ابتدای سوره ی براءت، امیرالمؤمنین (ع)، به دستور رسول خدا ﷺ، این آیات را در مکه و ضمن مناسک حج در جمع مشرکان قرائت کرد (ابتدا شخص دیگری برای ابلاغ آیات اعزام شد؛ اما جبرئیل با فرمان الهی به رسول خدا ﷺ نازل شد: «این آیات را جز خودت یا کسی که از توست، ابلاغ نکند.» پس حضرت، امیرالمؤمنین (ع) را دنبال نفر قبل فرستادند تا او را برگرداند و کار را خود به عهده گیرد. علامه امینی در الغدير (ج ۶، ص ۳۳۸-۳۵۰)، منابع سنی این حدیث را ذکر کرده است. این بحث، در عموم تفاسیر طرح شده است):

الف - هرچند در آیه ی نخست، بیزاری خدا و پیامبر ﷺ از مشرکانی که با مسلمانان پیمان داشتند، اعلام شده؛ اما بلافاصله در آیه ی ۴، گروهی از آن‌ها که «چیزی از پیمان خود را در حق مسلمانان فرو نگذاشتند و کسی را برضد ایشان تقویت نکردند»، استثنا شده‌اند، و دستور داده شده که پیمان آنان تا پایان مدتش محترم شمرده شود. شایان توجه این که در آخر آیه، این حفظ پیمان، مصداق پرهیزگاری محسوب شده است.

همین نکته، در آیه ی ۷ نیز تکرار شده، و در باره ی کسانی که کنار مسجدالحرام با مسلمانان پیمان بسته‌اند، می‌خوانیم: «پس تا با شما [بر سر عهد] پایدارند، با آنان پایدار باشید.» و باز این بر سر پیمان بودن را چنین تعلیل فرموده است: «زیرا خدا پرهیزگاران را دوست می‌دارد.» در نتیجه، آیه ی اول، در باره ی مشرکان پیمان‌شکن است. در تفسیر فونه (ج ۷، ص ۳۰۰)، ضمن بیان اختلاف مفسران در باره ی مصداق پایداران بر پیمان در آیه ی اخیر آمده است: «ظاهر این است که منظور، همان قبایلی (از مشرکان عرب) است ... که هنگام پیمان صلح حدیبیه میان مسلمانان با مشرکان قریش در پانزده میلی مکه در سال ششم هجرت ... به این پیمان ملحق شدند و با مسلمانان پیمان

ترك مخاصمه بستند؛ ولی مشرکان قریش، پیمان خود را شکستند و سپس در سال هشتم، در جریان فتح مکه، اسلام اختیار کردند؛ اما گروه‌های وابسته مسلمان نشدند و پیمان را هم نشکستند.» ب - حتی به پیمان‌شکنان نیز - مطابق آیه ی دوم - چهار ماه مهلت داده شد تا تکلیف خود را با دین و حقیقت روشن کنند. با وجود آن که مسلمانان در اوج اقتدار بودند، بنا بر قلع و قمع و برخورد قهری صرف نبود. البته سخت‌گیری با مشرکانی که به‌واسطه ی نقض عهد و دشمنی طولانی، مستحق مجازات بودند، مقرر شده بود.

ج - آیه ی ۵، دستور برخورد شدید - شامل کشتن، اسیر کردن، محاصره کردن و در کمین آنان نشستن - با عهدشکنانی را صادر کرده که بعد از مدت مقرر به اسلام نگروند. در باره ی محاصره، مفسران نوشته‌اند: «حبس‌شان کنید و مانع ورود آنان به مسجدالحرام شوید.» (صافی، ج ۲، ص ۳۲۲؛ کنزالدقائق، ج ۵، ص ۴۰۳). از این تفسیر می‌توان برداشت کرد که منطقه‌ای که مقرر شده از لوث شرک پاک شود، مکه‌ی مکرمه و حرم الهی بوده است.

د - سپس در آیه ی ۶ می‌فرماید که اگر از همان مشرکان، کسی از تو پناه خواست، پناهش ده تا کلام خدا را بشنود، و سپس او را به محل امنش برسان.

امام صادق (ع) بیان سفارش جنگی رسول خدا ﷺ فرموده است: «... اگر یکی از مسلمانان از افراد طبقه ی پایین یا بالاترین طبقه به مشرکی نظر لطفی کرد (امان داد)، آن شخص در پناه شماست تا کلام خدا را بشنود. اگر از شما تبعیت کرد، برادر دینی شماست؛ وگرنه او را به محل امنش برسانید و از خدا برایش کمک بطلبید.» (کافی، ج ۵، ص ۲۷).

مفسران، ذیل عبارت «مُّ آيِلُغُهُ مَأْمَنُهُ» نوشته‌اند: «اگر مسلمان نشد، او را به محل امنش برسان.» (صافی، ج ۲، ص ۳۲۲؛ کنزالدقائق، ج ۵، ص ۴۰۴). اینجا نیز ملاحظه می‌شود که به‌رغم اقتدار مسلمانان، بنا بر روی کرد نظامی صرف نیست. /م



كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾ كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾ إِشْرَاؤِثَايَتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾ لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿١٠﴾ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿١١﴾ وَإِنْ نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعَنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ ﴿١٢﴾ أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهُمْ أَوْسَاؤُ الرِّسَالِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَاهَدُوا عَلَيْكُمْ وَكَانُوا رِجَالًا يُعَذِّبُهُمْ اللَّهُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٣﴾

(با این همه پیمان شکنی، چگونه ممکن است که) مشرکان نزد خدا و نزد پیامبرش عهدي داشته باشند؟ البته کسانی که در کنار مسجد الحرام (با آنان) عهد بستید، (پیمانشان پابرجاست). بنابراین، تا زمانی که (بر سر پیمان خود) با شما استوارند، (شما هم بر عهد خود) با آنان پای بند باشید؛ زیرا خداوند، پرهیزکاران را دوست دارد. ۷ چگونه (ممکن است) که اگر بر شما پیروز شوند، در مورد شما مراعات هیچ گونه خویشاوندی و پیمانی را نخواهند کرد؟ شما را با سخنان شان خشنود می کنند؛ حال آن که دل هایشان (با آنچه می گویند،) مخالف است و بیشترشان نافرمان اند. ۸ آیات و نشانه های خدا را به بهایی اندک فروختند و بدین ترتیب (مردم را) از راه او باز می داشتند. چقدر بد و زشت است کارهایی که می کردند! ۹ در مورد هیچ

مؤمنی، مراعات هیچ گونه خویشاوندی و پیمانی را نمی کنند. تجاوزکاران حقیقی، آنان هستند. ۱۰ (با این حال،) اگر توبه کردند و نماز را کامل و بی نقص به جای آوردند و زکات دادند، برادران دینی شما هستند. ما، آیات (خود) را برای افرادی که می دانند، شرح می دهیم. ۱۱ اگر سوگندهایشان را پس از عهد خویش شکستند و از دین تان عیب جویی کردند، (در حقیقت، پیشوایان کفر شده اند)، بنابراین، با پیشوایان کفر بجنگید؛ چرا که آنان (وفای به) هیچ سوگندی ندارند. باشد که (از کفر) دست بردارند. ۱۲ آیا با گروهی نمی جنگید که سوگندهایشان را شکستند و تصمیم به بیرون کردن پیامبر گرفتند؟ هم آنان بودند که نخستین بار (جنگ را) با شما آغاز کردند. آیا از آنان می ترسید؛ با این که اگر مؤمن باشید، خدا به این که از او بترسید، سزاوارتر است. ۱۳

دارند (و اگر ایمان را نپذیرند، طبعاً فرصت خواهند داشت از آن دیار کوچ کنند و از دست‌رس مسلمانان دور شوند)؛ پس از سرآمدن مهلت نیز هر که برای شنیدن کلام خدا امان بخواهد، در امان است.

دستورهای این آیات، در باره‌ی مشرکان عمومیت ندارد

علامه طباطبایی، ذیل آیه‌ی اول سوره‌ی توبه می‌نویسد: «آیه، در بر دارنده‌ی دستور به برائت از مشرکان زمان نزول است؛ نه قانونگزاری کلی؛ به دلیل این‌که اگر قانونگزاری بود، رسول خدا ﷺ را در برائت شریک نمی‌کرد؛ چون روش قرآن بر این روال است که حکم تشریعی صرف را تنها به خدا نسبت می‌دهد؛ چنان‌که فرموده است: «احدی را در حکم خود شریک نمی‌کند.» (کهف/۲۶)، و غیر از حکمی را که به معنای اعمال ولایت و سیاست باشد، به آن حضرت نسبت نمی‌دهد.» (المیزان، ج ۹، ص ۱۴۷). نتیجه‌ی سخن یادشده این‌که احکام صادرشده در آیات نخست سوره‌ی توبه، در باره‌ی همه‌ی مشرکان نیست.

قرآن کریم، در آیه‌ی اول سوره‌ی ممتحنه، به مسلمانان خطاب و آنان را چنین سرزنش می‌کند: «... [چرا] نسبت به دشمن خدا و خویش اظهار محبت می‌کنید؟ در حالی که آنان به آنچه از حق که برای شما آمده، کافر شده‌اند و رسول خدا و شما را برای ایمان به خداوندی که پروردگار همه‌ی شماست، از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند...»؛ اما در آیه‌ی ۸، این توضیح را می‌افزاید: «خدا، شما را از نیکی کردن و عدالت‌ورزی با کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و شما را از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی‌کند؛ چراکه خداوند، عدالت‌پیشگان را دوست دارد.» این آیه نشان می‌دهد که رفتار سفارشی اسلام با مشرکانی که سر جنگ با دین خدا ندارند، چیست.

در المیزان (ج ۱۹، ص ۲۳۴) ذیل این آیه آمده که حکم آن، با آیه‌ی ۵ سوره‌ی توبه («مشرکان را هر جا یافتید، بکشید») نسخ نشده و به‌قوت خود باقی‌ست. دلیل مطلب، این است که آیه‌ی سوره‌ی توبه، مختص مشرکان سبزه‌جو با اسلام است.

نتیجه این‌که برخورد اسلام با مشرکانی که سوابق دشمنی آنان به بیست سال هم می‌رسید، پس از اقتدار کامل مسلمانان در جزیره‌العرب، باز هم مبنی بر مدارا و مهلت‌دهی بود، و هرچند خدای متعال، ضرب‌الاجلی را برای آنان تعیین کرد، در قبال پیمان‌شکنی‌ها و آزارهای آنان بسیار مدارا نمود؛ در حالی که حکم مشرکان غیرمتخاصم، همچنان بر اساس آیه‌ی ۸ سوره‌ی ممتحنه قرار داشت. /

مشرکان جزیره‌العرب و سابقه‌ی طولانی دشمنی با اسلام

از مطالب صفحه‌ی قبل نتیجه گرفته می‌شود که اعلام برائت از مشرکان و صدور دستورهای شدیدالحن در باره‌ی آنان که در آیات اول سوره‌ی توبه دیده می‌شود، در باره‌ی مشرکان جزیره‌العرب است که پرونده‌ی سیاهی از ستیز با اسلام و عهدشکنی داشتند، و البته این دستورها، سیاست کلی اسلام حتی در باره‌ی مشرکان نیست. ملاحظه شد که دو جا در این آیات (آیه‌ی ۴ و ۷)، کسانی که بر عهدشان با مسلمانان پابرجا ماندند، استثنا شده‌اند (ن.ک: بند آخر صفحه‌ی قبل). به تعبیر آیه‌ی ۱۳ توجه کنید: «آنها نخستین بار (پیکار با شما را) آغاز کردند.» ذیل آیه‌ی ۵ که دستور برخورد بسیار شدید داده، در تفاسیر می‌خوانیم: «فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ (الناکثین) حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» [مشرکان [یعنی پیمان‌شکنان] را هر جا یافتید، به قتل برسانید.] (تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۲۲؛ کنزالدقائق، ج ۵، ص ۴۰۳)؛ یعنی این‌که آیه فرموده: «(پس از پایان مهلت ۴ ماهه)، مشرکان را هر جا یافتید، بکشید.»، شامل مشرکان پیمان‌شکن است.

تاریخ نیز به‌روشنی پیش‌دستی و سماجت مشرکان جزیره‌العرب در دشمنی درازمدت با اسلام را نشان می‌دهد. مصداق گویای دشمنی فراگیر آنان، جنگ خندق است: «... احزاب، سیل‌آسا از نقاط مختلف عربستان حرکت کرده، آهنگ محاصره و تسخیر مدینه نمودند ... مشرکان و یهودیان، تا پیش از جنگ احزاب، نبردهای مختلفی را برضد اسلام به‌راه انداخته بودند ... ولی هرگز [مانند این جنگ] جنبه‌ی عمومی که تمام شبه جزیره را برضد اسلام بشوراند، نداشت.» (فروع ابدیت، ج ۲، صص ۱۲۵-۱۳۳). البته این خصومت‌ها، با جنگ احزاب پایان نیافت؛ بلکه تا فتح مکه و بعضاً پس از آن ادامه داشت.

هرچند اظهار نظر دقیق در باره‌ی قبایل درگیر در خصومت با اسلام در طول هجرت تا فتح مکه، نیازمند بررسی‌های دقیق‌تر تاریخی‌ست، می‌توان اجمالاً گفت که آیات، در باره‌ی چنین قبایلی - با سابقه‌ی دشمنی و هم‌پیمانی با مشرکان مکه برضد اسلام - سخن می‌گویند.

دستور الهی، اکنون پس از همه‌ی دشمنی‌ها، بر این قرار گرفته که مکه و اطراف آن، از لوٹ شرک پیمان‌شکنان و سبزه‌جویان پاک شود؛ اما روی کرد رسول خدا ﷺ حتی پس از احراز قدرت کامل و فتح مقتدرانه‌ی مکه، اخلاقی و تربیتی‌ست: پیمان‌ها را حفظ می‌کند؛ به طرف مشرک و پیمان‌شکن خود فرصت اندیشیدن می‌دهد؛ پس از فتح مکه، آنان را آزاد می‌گذارد؛ و یک سال بعد اعلام می‌کند که پیمان‌شکستگان چهار ماه مهلت



با آنان بجنگید تا خدا آنان را به دست شما عذاب کرده، خوار کند، و شما را یاری کرده، بر آنان پیروز کند، و سینه‌های (رنج‌کشیده‌ی) افراد مؤمن را بهبود بخشد؛ ۱۴ و خشم دلهای آنان را از بین ببرد. (البته در این میان)، خداوند به هرکس که بخواهد، عنایت می‌کند و توبه‌اش را می‌پذیرد. خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۱۵ آیا گمان می‌کنید (در همین حالی که هستید)، رها می‌شوید؛ در حالی که هنوز خدا کسانی از شما را که جهاد کردند و دوست هم‌رازی جز خدا و پیامبرش و مؤمنان انتخاب نکردند، مشخص نکرده است. خداوند از کارهایتان آگاه است. ۱۶ مشرکان، در حالی که به کفر خود گواهی می‌دهند، لیاقتِ تعمیر و آباد کردن مساجد خدا را ندارند؛ (چرا که) آنان، (کسانی هستند که) کارهای (خوب)شان نابود شده

قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصَرُّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ ۝۱۴ وَيُذْهِبَ غِظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝۱۵ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝۱۶ مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ۝۱۷ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ ۝۱۸ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝۱۹ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝۲۰

است، و بی‌تردید همیشه در آتش (دوزخ) خواهند ماند. ۱۷ مساجد خدا را فقط کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، نماز را کامل و بی‌نقص به جای آورند و (از مال خود) انفاق کنند (چه واجب باشد و چه مستحب) و تنها از خدا بترسند. پس امید است آنان از هدایت‌یافتگان باشند. ۱۸ آیا آب دادن به حاجیان و تعمیر و آبادانی مسجدالحرام را مانند (کار) کسی می‌دانید که به خدا و روز قیامت ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده است؟ (این دو)، نزد خدا یکسان نیستند. (آری)، خداوند، افراد ستم‌کار را هدایت نمی‌کند. ۱۹ کسانی که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا با اموال و جان‌هایشان جهاد کردند، در پیشگاه خدا، رتبه‌ای برتر (از دیگران) دارند. (آری)، نجات‌یافتگان و برندگان حقیقی، آنان‌اند. ۲۰

۱۶- ۱۶. علل وجوب جنگ بر مؤمنان، و نفی مکتب جبر در پرتو آن

خداوند، علل وجوب جنگ را در این آیات شریف ذیل چند عنوان طرح می‌کند:

۱. عذاب مشرکان: عذاب مشرکان به دست مؤمنان، برای نشان دادن نفوذ و اراده‌ی توانای پروردگار متعال، و روشن شدن ضعف، و محدود بودن و بی‌اثر شدن خواسته‌ی مشرکان، و برتری و تفوق و قوت و قدرت مؤمنین است (تفسیر روشن، ج ۱۰، ص ۶۰).

۲. خوار کردن مشرکان: مشرکان درهم می‌شکنند و عزت و غرور اجتماعی خود را که با مکر و حيله سامان داده بودند، از بین رفته می‌بینند (تفسیر هدایت، ج ۴، ص ۱۱۴).

۳. تحقق شادمانی مسلمانان و رخت بر بستن خشم از آن‌ها: در این کارزار و مقاتله، خداوند متعال، غضب و خشم شدید را از دل‌های گروهی از مؤمنان که تحت فشار و شکنجه‌ی سخت مشرکان سنگ‌دل قرار گرفته و قربانی‌هایی نیز در این راه داده بودند، زایل می‌کند، و بدین شیوه، بر جراحات قلب آن‌ها مرهم می‌نهد و ناراحتی و گرفتگی‌شان را برطرف می‌کند.

۴. امتحان الهی: دنیا، دار امتحان و زورآزمایی با ناملایمات است؛ زیرا نفوس انسان‌ها در ابتدای خلقت‌شان، از خیر و شر و سعادت و شقاوت و هر رنگ دیگری پاک است، و مراتب نزدیکی و تقرب به خدا را تنها به کسانی می‌دهند که به خدا و آیات او ایمان خالص داشته باشند؛ خلوصی که جز به امتحان هویدا نمی‌شود. آری، مقام عمل است که پاکان را از ناپاکان، و مخلصان را از مدعیان ایمان جدا می‌کند. بدین ترتیب، حتماً باید کسانی که ادعا می‌کنند که ما جان و مال خود را به خدا در برابر بهشت فروخته‌ایم، امتحان بدهند و با ابتلائات از قبیل کارزار آزموده شوند که صادق و کاذب را خوب معلوم می‌کند و روابط محبت‌آمیز و خویشاوندی بین مسلمانان و دشمنان خدا را می‌گسلد و کار نجات و هلاکت را یکسره می‌کند. پس مؤمنین باید امر به قتال را امتثال کنند؛ بلکه در آن سبقت هم بگیرند تا هر چه زودتر صفای جوهره و حقیقت ایمانشان ظاهر شود و با آن در روزی که جز حجت حق به کار نمی‌آید، با خدای خود احتجاج کنند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۲۱۳).

البته گرچه در علم خداوند مشخص است که مجاهد

کیست و مدعی جهاد کدام، لکن در عالم خارج از ذهن (عالم عین) تا زمانی که عملی انجام نشود، مجاهد از مدعی تمییز داده نمی‌شود و مشخص نمی‌شود که آیا انسان به غیر خدا، رسول و مؤمنان اتکاء کرده است یا خیر؟ (همان، ص ۲۱۴). پس نفی علم در آیه، به معنای نفی وجود خارجی معلوم است.

نفی مسلک جبر و اثبات اصل علیت

نسبت دادن يك فعل به دو فاعل، مانعی ندارد؛ به شرطی که دو فاعل در طول یکدیگر قرار داشته باشند و نه در عرض هم. از این رو، يك فعل، در عین این‌که می‌تواند يك فاعل نزدیک (فاعل مباشر) داشته باشد، از فاعل دور (فاعل غیر مباشر) نیز می‌تواند بهره‌مند باشد. گاهی اما فعل را به فاعل نزدیک و مباشر نسبت می‌دهند و گاهی به فاعل دور و غیر مباشر. مثلاً وقتی حاکمی دستور اعدام يك فرد مجرم را صادر می‌کند، گفته می‌شود: حاکم، فلان مجرم را گردن زد؛ این در حالی‌ست که عمل اعدام را جلا اجرا کرده است. این‌که خداوند، عذاب مشرکان توسط مسلمانان را به خود اسناد داده، برخی را بدین خطا واداشته است که معتقد به مسلک جبر شوند. باید توجه داشت که خداوند که فعل انسان را به خود اسناد داده، اختیار و شعور او را نیز به خود مستند کرده است؛ یعنی هم فعل را از او خواسته و هم چنین اراده کرده که او این فعل را به اختیار انجام دهد. از این رو نمی‌توان گفت که چون فعل انسان به خداوند استناد یافته، او مجبور است.

مشکل جبری‌مسلکان این است که رابطه‌ی علیت و معلولیت میان موجودات را منکر شده و آن را به رابطه‌ی میان خدا و خلق منحصر کرده و پنداشته‌اند که هیچ سبب و علتی - نه مستقل و نه غیر مستقل - جز خدای متعال در عالم وجود ندارد، و این رابطه‌ی سببی که ما میان موجودات می‌بینیم، اسمی بیشتر نیست و واقعی نیست. آنچه واقعیت دارد، این است که عادت خدا چنین جریان یافته که هنگام وجود یافتن آن موجودی که ما آن را سبب و علت می‌نامیم، موجودی خلق کند که ما آن را مسبب و معلول می‌پنداریم. پس آنچه میان خودِ موجودات است، صرف اتفاق دائمی یا اغلبی‌ست و نه رابطه‌ی علیت و معلولیت (ر.ک: تفسیر کبیر فخر رازی ج ۱۶، ص ۳)؛ در حالی که پیش‌بینی نتایج از مقدمات، نظام تعلیم و تربیت، تفکر و عمل بر اساس آن، اثبات حسنات و نفی سیئات در نسبت خداوند و ... همه و همه، دلیلی آشکار بر وجود نظام

علی‌ست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۲۵۴-۲۵۹). /



يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا
 نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ
 عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ
 وَءِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ
 وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ
 إِن كَانَ ءَابَاؤُكُمْ وَءِبْنَاؤُكُمْ وَءِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ
 وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا
 وَمَسْكَنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
 وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ وَاللَّهُ
 لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي
 مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ عَجَبْتُمْ كَثْرَتَكُمْ
 فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَافَتْ عَلَيْكُمْ ٱلْأَرْضُ
 بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ﴿٢٥﴾ ثُمَّ أَنزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ
 عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا
 وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَٰلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

پروردگارشان، آنان را به رحمتی (گسترده) از جانب خود و خشنودی (بزرگ) و بهشت‌هایی (وصف‌ناشدنی) که در آنجا نعمتی پایدار خواهند داشت، نوید می‌دهد؛ ۲۱ که همیشه در آن جاودان خواهند بود. به‌راستی (این) خداست که نزد او پاداشی بزرگ است. ۲۲ ای مسلمانان، اگر پدران و برادران‌تان، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنان را دوستان (خود) انتخاب نکنید. کسانی از شما که با آنان رابطه‌ی دوستی برقرار کنند، ستم‌کاران حقیقی‌اند. ۲۳ بگو: اگر پدران‌تان و پسران‌تان و برادران‌تان و همسران‌تان و خویشاوندان‌تان و اموالی که به دست آورده‌اید و تجارتی که از بی‌رونقی آن می‌ترسید و خانه‌هایی که به (سکونت در) آن‌ها علاقه‌مندید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب‌تر باشد، منتظر باشید تا خدا فرمان (عذاب)

خود را اجرا کند. خداوند، افراد نافرمان را هدایت نمی‌کند. ۲۴ بی‌گمان خداوند شما را در مواضع (جنگی) بسیاری یاری کرد، و (یکی از آن‌ها)، جنگ حنین (بود)؛ آنگاه که انبوهی (لشکر)تان، شما را خوشحال و مغرور کرد؛ ولی (آن جمعیت فراوان)، به هیچ وجه برای شما سودی نداشت و زمین با همه‌ی وسعتش بر شما تنگ شد. آنگاه پشت (به دشمن) کردید و پا به فرار گذاشتید. ۲۵ آنگاه، خداوند، آرامش خود را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکریانی را که شما آنان را نمی‌دیدید، فرو فرستاد و کافران را عذاب کرد. (آری)، سزای کافران، همین است. ۲۶

آمد که کثرت سپاه مسلمانان، چشم‌گیر بود (در منابع تاریخی، ۱۲۰۰۰ نفر گزارش شده است (ن.ک: فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۵۲))؛ اما همین فراوانی جمعیت، بر اساس آیه ۲۴، موجب غفلت آنان شد، و در همان ابتدای کار، با حمله‌ی غافل‌گیرانه دشمن پا به فرار گذاشتند؛ چنان‌که برای مدتی، تنها افرادی انگشت‌شمار در اطراف رسول خدا ﷺ باقی ماندند؛ هرچند به واسطه‌ی امداد الهی (بر اساس آیات ۲۴ و ۲۵) و با تدبیری که حضرت به کار بردند، ورق برگشت و مسلمانان پیروز شدند. در این شکست نیز رد پای منافقان دیده می‌شود (ن.ک: منبع پیشین)؛ اما می‌توان گفت که عامل اصلی، ضعف ایمان یعنی بهترین زمینه‌ی کار منافقان بود.

در ادامه‌ی آیات (از آیه ۳۸)، ماجرای جنگ تبوک و اقدامات پیچیده و همه‌جانبه‌ی منافقان در آن بازگو شده است (ن.ک: ص ۱۹۴، ذیل آیه ۴۳).

ترکیب نفاق و ضعف فرهنگ دینی

ملاحظه می‌شود که دوقطبی یادشده در صدر کلام، در جامعه‌ی اسلامی بازتولید شده است: «منافقین: بازدارندگان از راه خدا» و «بخش زیادی از جامعه‌ی اسلامی: افراد تحت تأثیر جریان نفاق به‌علت ضعف ایمان». این ترکیب خطرناک، در طول تاریخ اسلام، بلاهای فراوانی را بر سر امت اسلام آورده است. نمونه‌ای از تلاش‌های منافقان برای تزلزل و انحراف مؤمنان از راه خدا، بدین شرح در آیات بیان شده است: ۱- در آیه ۱۶۸ سوره آل‌عمران گزارش شده بود که منافقان سرپیچی‌کننده از حضور در جبهه، پس از جنگ و شهادت گروهی در جهاد، روحیه‌ی رزمندگان را تضعیف کرده، می‌گفتند: «اگر خویشان و برادران ما نیز سخن ما را شنیده و به جنگ احد نرفته بودند، کشته نمی‌شدند.»؛ ۲- آیه ۱۲ سوره احزاب نقل می‌کند که آنان، در بحبوحه‌ی دشوار جنگ احزاب، ستون پنجم دشمن شده، می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند.»؛ ۳- در همین سوره (توبه)، آیه ۶۱، از سم‌پاشی منافقان در باره‌ی شخصیت رسول خدا ﷺ خبر می‌دهد که طبعاً برای تخریب باور مسلمانان نسبت به ایشان بوده است؛ ۴- آیه ۷۹، از سرزنش آنان نسبت به مؤمنان صدقه‌دهنده - اعم از ثروتمند یا کسانی که به‌زحمت، مالی برای صدقه فراهم می‌کردند - و تمسخر آنان خبر می‌دهد. در ادامه‌ی سوره، بحث منافقین، قویاً دنبال می‌شود (ن.ک: ص ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۵۵۴ و ۵۵۵).

۲۵. تکرار لغزش‌های بنی‌اسرائیل در امت اسلام؛ ضعف ایمان مردم و میدان‌داری منافقان

پیشتر (ص ۱۵۶) بیان شد که مشوق بازداشتن از راه خدا (يُصَدِّقُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) و ایجاد انحراف در آن (يَعْوِجُهَا عَوِجًا)، وجود جماعتی‌ست که اهتمام و جدیتی در دین ندارند. گروه دوم موجب می‌شوند که انحرافات ایجادشده‌ی گروه نخست، زمینه و گسترش یابد. سپس نمونه‌گزارش‌های قرآن از تزلزل ایمان بنی‌اسرائیل را ذکر کردیم که زمینه‌ساز انحرافی در حد گوساله‌پرستی شد.

اکنون به سخن رسول خدا ﷺ توجه کنید: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، شما (امت اسلام) روش‌های پیشینیان خود را قدم به قدم و عیناً - مانند تشابه رشته‌های یک پر - در پیش می‌گیرید؛ تا آنجا که از مسیر آنان دژه‌ای منحرف نمی‌شوید...» (تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۰۳). این مضمون، در روایات فراوانی از فریقین آمده است.

جلودار این جریان در امت اسلام، منافقان بودند، که قرآن کریم، آنان را گروهی منسجم و قوی معرفی کرده است، و البته بدنه‌ای از جامعه‌ی اسلامی - همانان که دین را به بازی می‌گرفتند و در آن جدیت به خرج نمی‌دادند - تحت تأثیر آنان قرار داشتند.

سوره‌ی توبه؛ رسواگر منافقان: سوره‌ی توبه، «فاضحه: رسواکننده» نیز نام دارد، و منظور، رسوایی منافقان است (تبیان، ج ۵، ص ۱۶۷؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۲۰۸)؛ چنان‌که در آیه ۶۴ می‌خوانیم: «منافقان از این بیم دارند که سوره‌ای ضد آنان نازل شود و به آن‌ها از اسرار درون قلبشان خبر دهد. بگو: استهزا کنید! خداوند، آنچه را از آن بیم دارید، آشکار می‌کند.» از این رو هرچند سوره با مسائل مربوط به مواجهه با مشرکان آغاز شده، در ادامه، موضوع منافقان را به تفصیل طرح کرده؛ تا آنجا که در آیه ۷۳، آنان را کنار هم نهاده است: «ای پیامبر، با کفار و منافقین پیکار کن و بر آنان سخت بگیر. جایگاهشان جهنم و بد فرجامی‌ست.» اکثر آیات این سوره، در باره‌ی منافقان است. **جنگ حنین:** محور بخشی از مضامین سوره، موضوع جهاد و دسیسه‌های منافقان در ضمن آن از جمله گریز از جنگ و تشویق دیگران به این کار است. در ابتدا، ماجرای فرار از میدان حنین طرح شده؛ جنگی که در سال هشتم هجری و اندکی پس از فتح مکه، در برابر قبایل هوازن و ثقیف و در حالی پیش



ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ
 رَحِيمٌ ﴿٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ
 نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا
 وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٨﴾ قَاتِلُوا الَّذِينَ
 لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ
 مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ
 أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ
 صَاغِرُونَ ﴿٩﴾ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنِ اللَّهِ وَقَالَتِ
 النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ
 يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَاتَلَهُمُ
 اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ﴿١٠﴾ اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ
 وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ
 مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
 لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١١﴾

سپس خداوند بعد از آن (واقعه)، به هر کس که بخواهد، عنایت می‌کند و توبه‌اش را می‌پذیرد. خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۲۷ ای مسلمانان، مشرکان فقط پلیدی و آلودگی هستند؛ بنابراین، پس از (حج) امسالشان، (دیگر) به مسجدالحرام نزدیک نشوند. اگر (با این حکم)، از (کاهش درآمد زائر، و در نتیجه، از) فقر می‌ترسید، (بدانید که) اگر خداوند بخواهد، به‌زودی شما را از فضلش بی‌نیاز خواهد کرد؛ زیرا خدا بسیار دانا و حکیم است. ۲۸ با کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیامبرش حرام شمرده‌اند، حرام نمی‌دانند و دین حق را نمی‌پذیرند، یعنی اهل کتاب، بجنگید تا (تسلیم شوند، و) حقیرانه، با دست (خود) جزیه دهند. ۲۹ یهودیان گفتند: «عزیر، پسر خداست.»؛ و مسیحیان گفتند:

«مسیح، پسر خداست.» این سخنان آنان، (تنها) بر زبان‌هایشان (جاری) است (و دلیلی بر آن ندارند). سخنان آنان، (با) (سخنان) کافران گذشته شباهت دارد. خدا نابودشان کند! چگونه (با این همه دلیل و معجزه، باز هم به وسیله‌ی شیطان،) از حق بازگردانده می‌شوند؟! ۳۰ دانشمندان و راهبان، خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا، صاحبان اختیار (خود) انتخاب کردند؛ حال آن‌که تنها به پرستش يك خدا مأمور شده بودند. هیچ خدایی جز او نیست. او از شرك‌ورزی ایشان کاملاً پاك و منزّه است. ۳۱

۲۹. محدود کردن اثربخشی مخالفان حق در جامعه‌ی اسلامی

مخالفان حق نباید در جامعه‌ی اسلامی آزاد باشند و از فعالیت‌ها و مخالفت‌هایشان چشم‌پوشی شود؛ بلکه لازم است برای کاهش اثربخشی آن‌ها، از سیاست‌هایی از جمله دریافت جزیه استفاده شود. این مخالفان، سه ویژگی ممتاز دارند:

۱- به خداوند متعال و به روز قیامت ایمان ندارند؛ پرستش خداوند و پیروی از دستورهای او، زمانی نتیجه‌بخش خواهد بود که انسان به جهان آخرت معتقد باشد که ماورای عالم ماده است. از این رو اعتقاد به مبدأ بدون توجه به معاد، سودی برای حال و مقام انسان ندارد، و کسی که اعتقادی به آخرت ندارد، جهان را منحصر به جهان مادی می‌داند و توجهی به جهات روحانی پیدا نکرده و جز برنامه‌های دنیوی و زندگی مادی، به چیز دیگری وابسته نیست؛ که در این صورت، قهراً بعثت انبیا و انزال کتب و جعل تکالیف و ... را باید به خاطر اداره و اصلاح زندگی مادی تلقی کرد.

۲- به تکالیف الهی و دستورهای پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و نواهی و تحریم‌های او توجه ندارند و بدان‌ها عمل نمی‌کنند. چنین افرادی، برنامه‌ای برای سیر و حرکت به سوی کمال انسانیت و رسیدن به سعادت و خوشبختی ندارند و نمی‌خواهند در این جهت پیش روند و قدم بردارند. اینان در زندگی دنیوی خود، از هیچ ارشادی پیروی و هیچ دستور اجتماعی، فرهنگی و به‌زیستی را اجرا نمی‌کنند.

۳- در مقابل مقررات و ضوابط الهی خضوع و انقیاد نمی‌کنند. دین، خضوع کردن و تسلیم شدن در مقابل برنامه‌ی معین است، و اگر کسی در مقابل برنامه‌های الهی تسلیم نشود و از جان و دل خضوع نکند، با خداوند متعال مخالف شده و با او به نزاع و کارزار آشکار برخاسته است.

نظام اسلامی برای محافظت از افکار و اعمال مسلمانان و برای دفع شر و صدمه‌ی افراد منحرف از حق که سه ویژگی پیش‌گفته را دارند، با آنان کارزار و قتال می‌کند؛ چراکه عرضه‌ی آیین صددرصد حق و آسمانی، ملازم با نگهداری و محافظت از اعتقادات مردم و برطرف کردن موانع و خطرهای پیش روی آن‌هاست (تفسیر روشن، ج ۱۰، صص ۹۴-۹۵).

فلسفه‌ی دریافت جزیه از اهل کتاب

خداوند در آیه‌ی شریف فرموده است: با اهل کتاب کارزار کنید؛ زیرا ایشان به خدا و روز جزا ایمان نمی‌آورند؛ ایمانی که مقبول

باشد و از راه صواب منحرف نباشد. همچنین آن‌ها محرمات الهی را حرام نمی‌دانند و به دین حقی که با نظام خلقت الهی سازگار است، نمی‌گروند. با ایشان کارزار کنید، و کارزار با آنان را ادامه دهید؛ تا وقتی که ذلیل و زبون و زیردست شما شوند و در برابر حکومت شما خضوع کنند و خراجی را که برای آنان بریده‌اید، بپردازند تا ذلت خود را در طرز ادای آن ببینند، و نیز با پرداخت آن، ذمه و خون خود را حفظ و اداری امور خویششان را تأمین کنند.

جزیه، به معنای خراجی‌ست که از اهل ذمه گرفته می‌شود. بدین مناسبت آن را جزیه نامیده‌اند که در حفظ جان ایشان به گرفتن آن اکتفا می‌شود (المفردات، ص ۱۹۵). حکومت اسلامی نیز جزیه را بدین سبب می‌گیرد که هم ذمه‌ی اهل کتاب را حفظ کند و هم خونشان را محترم شمارد و هم آن را به مصرف اداری ایشان برساند. منظور از ذلت ایشان، خضوعشان در برابر سنت اسلامی و تسلیم‌شان در برابر حکومت عادل جامعه‌ی اسلامی‌ست. مقصود این است که آنان مانند سایر جوامع نمی‌توانند در برابر جامعه‌ی اسلامی صف‌آرایی و عرض اندام کنند و عقاید خرافی و هوی و هوس خود را آزادانه منتشر و تبلیغ کنند و عقاید و اعمال فاسد و مفسد جامعه‌ی بشری خود را رواج دهند؛ بلکه باید با تقدیم دودستی جزیه، همواره خوار و زیردست باشند. البته مسلمانان یا زمامداران اسلام نیز نباید به آنان توهین و بی‌احترامی یا آن‌ها را مسخره کنند؛ زیرا این رفتارها با سکینت و وقار اسلامی سازگار نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۳۲۳). این در حالی‌ست که نباید دریافت جزیه را به معنای برخورداری از حق تسخیر اهل کتاب تلقی کرد. توضیح این‌که دفاع در برابر دشمن، بر همه‌ی شهروندان جامعه اسلامی واجب است و هنگام لزوم، همگی باید در میدان نبرد در برابر دشمن حاضر شوند؛ اما اقلیت‌های مذهبی از شرکت در جهاد معاف‌اند و به جای آن جزیه می‌پردازند تا بدین طریق، در حفظ امنیت کشور اسلامی که در آن آسوده زندگی می‌کنند، سهمی داشته باشند. پس جزیه، تنها نوعی کمک مالی از سوی اهل کتاب در ازای مسئولیتی‌ست که مسلمانان (حکومت اسلامی) در تأمین امنیت جان و مال آنان به عهده گرفته‌اند؛ یعنی آنان با پرداخت مبلغ ناچیزی در سال، از تمام مزایای حکومت اسلامی استفاده می‌کنند و با مسلمانان برابر می‌شوند؛ در حالی که در متی حوادث و در برابر خطرات قرار ندارند.

بنابراین، جزیه را نباید نوعی حق تسخیر به حساب آورد (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۵۶-۳۵۷). / ب



يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نَوْرَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ
إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نَوْرُهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾ هُوَ الَّذِي
أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ
أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَالَّذِينَ يَكْزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾ يَوْمَ يُحْمَى
عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتَكُونُ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ
وَأُظْهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ
تَكْزُونَ ﴿٣٥﴾ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ
شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ
مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا
فِيهِ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا
يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

می خواهند با (فوت) دهان هایشان، نور
خدا را خاموش کنند؛ (حال آن که) خداوند،
جز این نمی خواهد که نور خود را کامل کند؛
هر چند کافران خوش نداشته باشند. ۳۲ او
کسی است که پیامبرش را همراه با هدایت
و دین حق فرستاد تا آن را بر همه ی ادیان
پیروز کند؛ هر چند مشرکان خوش نداشته
باشند. ۳۳ ای مسلمانان، قطعاً بسیاری از
دانشمندان یهودی و راهبان مسیحی، اموال
مردم را به ناحق می خورند و (مردم را) از
راه خدا باز می دارند. کسانی را که طلا و
نقره می اندوزند و آن را در راه خدا انفاق
نمی کنند، به عذاب دردناکی مژده بده؛ ۳۴
در آن روز که (اندوخته هایشان) در آتش
جهنم گداخته شود و با آن بر پیشانی و
پهلوی و پشت هایشان داغ گذاشته شود (و
به آنان خطاب شود): «این همان است
که برای خود می اندوختید؛ پس (حقیقت)

آنچه را که می اندوختید، بجشید.» ۳۵ شمار ماه ها نزد خدا، در کتاب (علم) الهی، دوازده ماه است؛ در همان
دوره ای که آسمان ها و زمین را آفرید. از آن (ماه ها)، چهار ماهش حرام است. این است آیین استوار. بنابراین،
در این ماه ها، (با جنگ و خون ریزی) به خود ستم نکنید و با همه ی مشرکان بجنگید؛ همان گونه که آنان با
همه ی شما می جنگند، و بدانید که خدا با پرهیزکاران است. ۳۶

زیرا این کار، مساوی با پرستش اوست. همه‌ی اطاعت‌ها باید در چارچوب اطاعت خدا در آید، و پیروی از دستور انسانی تا آنجا مجاز است که با قوانین خدا مخالفت نداشته باشد؛ این انسان، هر کس و هر مقامی می‌خواهد، باشد. اطاعت بی‌قیدوشرط، مساوی با پرستش و شکلی از بت‌پرستی و عبودیت است؛ اما متأسفانه مسلمانان در فرق و مذاهب گوناگون، با فاصله گرفتن از این دستور مهم اسلامی و برپا کردن بت‌های انسانی، گرفتار تفرقه‌ها و پراکندگی‌ها و استعمارها و استثمارها شده‌اند، و تا این بت‌ها را نشکنند و کنار نزنند، نباید انتظار برطرف شدن نابسامانی‌ها را داشته باشند (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۳۶۵-۳۶۸).

یهودیان و مسیحیان نیز چنین کرده بودند؛ یعنی سخنان ناروای احبار و رهبان خود را به گوش گرفتند و از آن‌ها کورکورانه اطاعت کردند و گفته‌های ایشان را مانند وحی منزل دانستند و آن‌ها را دین پنداشتند، و آنچه اصلاً به یادش نبودند، اوامر خدای متعال و کتاب‌های آسمانی او و پیغمبران او بود. پس به جای این‌که خدا را رب خود بدانند، احبار و رهبان را ارباب خود گرفتند (تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۹).

فساد اقتصادی وابستگان به دین؛ عامل انحطاط مجتمع بشری
هیچ جرم و گناهی، به قدر تعدی به حقوق مردم، جامعه را فاسد نمی‌کند؛ زیرا مهم‌ترین چیزی که جامعه‌ی انسانی را پایدار نگاه می‌دارد، اقتصادیات جامعه است که خدا آن را مایه‌ی قوام اجتماعی قرار داده است. در مقابل، علت انواع گناهان، جرایم، جنایات، تعدیات و مظالم نیز یا فقر مفراط یا ثروت بی‌حساب است. همه‌ی مفاسدی که از این دو ناحیه ناشی می‌شود، هر یک به اندازه‌ی خود، تأثیر مستقیمی در اختلال نظام بشری دارد؛ نظامی که باید در حفظ و صیانت از اموال و رشد و ارتقاء ثروت ملی اهتمام نماید و برای ایجاد تعادل ابعاد مختلف مملکتی و ممانعت از تصرفات باطل اجتماعی احکامی را وضع نماید. پرواضح است که وقتی کار بدینجا بکشد، شیوع فساد و انحطاط‌های اخلاقی چه بلایی بر سر اجتماع بشری درمی‌آورد؛ محیط انسانی را به صورت محیط حیوانی پستی در می‌آورد که جز شکم و شهوت، هیچ همی در آن یافت نمی‌شود و به هیچ سیاست و تربیتی و با هیچ کلمه‌ی حکمت‌آمیز و موعظه‌ای نمی‌شود افراد را هدایت کرد. شاید همین جهت باعث شده که آیه‌ی شریف، از میان همه‌ی گناهان، تنها مسئله‌ی اکل مال به باطل را، آن هم از ناحیه‌ی احبار و رهبان که خود را مربی امت و مصلح اجتماع معرفی می‌کنند، ذکر کرده است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، صص ۳۳۰-۳۳۲). ب/

۳۱-۳۵. اهمیت اطاعت و عصیان در فرایند هدایت‌پذیری

همان‌طور که عبادت هر چیز، با اعتقاد به ربوبیت او مساویست، اطاعت بدون قیدوشرط از هر چیز نیز مساوی با رب دانستن آن است. پس طاعت هم وقتی به طور استقلال باشد، خود، عبادت و پرستش است. لازمه‌ی این معنا این است که شخص مطاع را بدون قیدوشرط و به نحو استقلال، اله بدانیم؛ زیرا اله، کسیست که سزاوار عبادت است (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۳۲۷).

پیروی کورکورانه؛ مساوی عبادت

می‌دانیم که یهود و نصاری در برابر علما و راهبان خود سجده نمی‌کردند و برای آن‌ها نماز و روزه یا دیگر عبادت‌ها را به جا نمی‌آوردند؛ ولی چون خود را بدون قید و شرط در اطاعت آنان قرار داده بودند و حتی احکامی را که بر خلاف حکم خدا می‌گفتند، واجب‌الاجرا می‌شمردند، قرآن این پیروی کورکورانه و غیرمنطقی را «عبادت» نامیده است.

امام صادق (علیه السلام) فرموده است: «به خدا قسم، احبار و رهبان، یهود و نصاری را به پرستش خود نمی‌خواندند، و به فرضی هم که می‌خواندند، یهود و نصاری هرگز قبول نمی‌کردند؛ لیکن احبار و رهبان، بعضی از حرام‌ها را بر ایشان حلال، و برخی از حلال‌ها را بر آنان حرام کردند، و آن‌ها هم پذیرفتند. پس یهود و نصاری، بدون این‌که خودشان متوجه باشند، احبار و رهبان خود را می‌پرستیدند.» (اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۸).

دلیل این موضوع روشن است؛ زیرا قانونگزاری، مخصوص خداست، و هیچ‌کس جز او حق ندارد چیزی را برای مردم حلال یا حرام کند و قانونی بگذارد. تنها کاری که انسان‌ها می‌توانند بکنند، کشف قانون‌های پروردگار و تطبیق آن بر مصادیق مورد نیاز است. بنابراین اگر کسی اقدام به قانونگزاری برضد قوانین الهی کند، و کسی آن را به رسمیت بشناسد و بدون چون‌وچرا بپذیرد، مقام خدا را برای غیر خدا قائل شده؛ که نوعی شرک عملی و بت‌پرستی، و به تعبیر دیگر، پرستش غیر خداست. امام جواد (علیه السلام) در این باره فرموده است: «هر کس به سخن سخن‌رانی گوش کند، او را پرستیده است. پس اگر او از خدا سخن بگوید، خدا را پرستیده، و اگر از زبان ابلیس سخن بگوید، ابلیس را عبادت کرده است.» (بحار الانوار، ج ۲، ص ۹۶).

بت استعمار، استعباد و استثمار

هیچ مسلمانی حق ندارد اطاعت بی‌قیدوشرط انسانی را بپذیرد؛



إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عِلْمًا وَيُجَرِّمُونَهُ عِلْمًا لِيُؤْطِقُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنَ لَهُمْ سُوءَ أَعْمَالِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾ يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَالَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَنْتَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٣٨﴾ إِلَّا تَنْفِرُوا يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلَ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾ إِلَّا تَضُرُّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَلَاثِ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ رَبَّ اللَّهِ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

تأخیر و جابه‌جا کردن ماه‌های حرام، صرفاً افزایشی در کفر است که کافران با آن گمراه می‌شوند. يك سال آن را حلال می‌شمرد و سالی (دیگر) حرامش می‌کنند تا (به خیال خود) شمار ماه‌هایی را که خدا حرام کرده، (با ماه‌های جابه‌جاشده) هماهنگ کنند، و (با این حيله)، آنچه را که خدا حرام کرده، حلال کنند. زشتی کارهایشان، برایشان آراسته شده است. خداوند، افراد کافر را هدایت نمی‌کند. ۳۷ ای مسلمانان، چرا زمانی که به شما گفته می‌شود (برای جهاد) در راه خدا بیرون روید، کندی به خرج می‌دهید و به زمین می‌چسبید؟ آیا به جای آخرت، به زندگی دنیا دل خوش کرده‌اید؛ (حال آن‌که) زندگی دنیا در کنار آخرت، فقط (چیز) اندکی‌ست. ۳۸ اگر بیرون نروید، به صورت دردناکی عذاب‌تان می‌کند و گروهی دیگر را جایگزین شما می‌کند، و شما (با یاری نکردن دین خدا)،

به هیچ وجه به او زیانی نخواهید رساند. (آری)، خداوند بر هر کاری تواناست. ۳۹ اگر پیامبر را یاری نکنید، بیشک خدا (یاری‌اش می‌کند؛ چنان‌که در گذشته نیز) یاری‌اش کرده است؛ آن هنگام که کافران (از مکه) بیرونش کردند؛ در حالی که یکی از آن دو نفر از آن دو بود؛ وقتی که آن دو در غار بودند؛ همان وقت که به همراهش می‌گفت: «غمگین مباش؛ که خدا با ماست.» در نتیجه، خداوند، آرامش خود را بر پیامبر فرو فرستاد و او را با سپاهيانی که نمی‌دیدید، یاری کرد و نیرو بخشید و سخن کافران (مبنی بر قتل پیامبر و نابود شدن دین خدا) را پست‌ترین (سخن) قرار داد؛ حال آن‌که این سخن خداست که برترین (سخن) است (، و او به قطع فرموده که دین و پیامبر خویش را یاری خواهد کرد). (آری)، خداوند، بسیار شکست‌ناپذیر و حکیم است. ۴۰

فضیلت جهاد، قبح سرپیچی از آن و یاری نهایی الهی

از اوایل این سوره، بارها بر اهمیت جهاد در برابر دشمن و فضیلت مجاهدان تأکید شده، و افراد گریزان از جهاد یا کسانی که برای شرکت نکردن در آن بهانه جویی می‌کنند، یا فضیلت اعمالی مانند تعمیر مسجدالحرام را معادل جهاد می‌پندارند، مخاطب قرار گرفته‌اند. در آیه ۲۵، به فرار مسلمانان از میدان جنگ حُنین، به‌رغم کثرت جمعیت آنان پس از فتح مکه، اشاره شده است. در آیه بعد - علی‌رغم کوتاهی مسلمانان - آمده است: «خداوند، آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد.» و «سپاهیانی فرو فرستاد که آن‌ها را نمی‌دیدند.» در آیه ۲۷، نوید قبول توبه داده شده است. در این آیات، با وجود سرزنش ضمنی فرار آنان از جنگ، یاری و رحمت خدا بر پیامبر ﷺ و مؤمنان و گشودگی در توبه برای لغزیدگان یادآوری و از طرفی تأکید شده که هرچند مسلمانان در جهاد و یاری پیامبر ﷺ کوتاهی کنند، نهایتاً خداوند دینش را حفظ خواهد کرد.

آیه‌ی غار

در تناسب کامل با سیاق یادشده، آیه ۴۰ می‌فرماید: «اگر او ﷺ را یاری نکنید، مسلماً خداوند (خود) او را یاری کرد ...» (و طبعاً از این پس نیز یاری خواهد کرد). سپس یکی از موارد اعجازگونه از این باری را بازگو فرموده است؛ این‌که حضرت در مسیر هجرت به مدینه - در حالی که شخصی همراه ایشان بود(ثانی اثنتین آمده در آیه، این را نشان می‌دهد) - در غار ثور پنهان شدند و تعقیب‌کنندگان که تا دهانه‌ی غار آمدند، به قدرت الهی، تار عنکبوتی را تنیده بر آن یافتند و یقین کردند که مدت‌ها کسی وارد این غار نشده است. توصیفات آیه‌ی شریف در باره‌ی حوادث غار، منشأ بحث‌ها و مناقشاتی در باره‌ی حالات شخص همراه پیامبر ﷺ شده؛ که در این باره سخن می‌گوییم.

حفاظت الهی از پیامبر ﷺ و موضوع همراه حضرت در غار
با تکیه بر متن آیه، فضیلت‌هایی برای آن شخص ادعا شده که صحت ندارد:

۱- سخن گفتن پیامبر ﷺ با او، «یَقُولُ لِصَاحِبِهِ» تعبیر شده. بنا بر همین ادعا کرده‌اند که کلمه‌ی «صاحب»، نشانگر دوستی و همراهی با رسول خدا ﷺ و دلیل کمال فضیلت است(مفاتیح‌الغیب، ج ۱۶، ص ۵۱). در پاسخ می‌گوییم: راغب اصفهانی نوشته است: «صاحب: ملازم و همراه؛ چه انسان باشد یا حیوان یا مکان یا زمان»(مفردات، ج ۱، ص ۴۵۷). قرآن کریم، همین کلمه را برای نشان دادن همراهی يك مؤمن با شخصی که به قیامت ایمان ندارد و به خدا شرك می‌ورزیده، به کار برده است: «... [سخن نفر اول:] و گمان نمی‌کنم که رستاخیز برپا شود ...»

همراه وی (صاحبَه) ... گفت: آیا به خدایی که تو را از خاک آفرید و ... کافر شدی؟ ... و [شخص اول] می‌گفت: ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم.»(کهف/۳۶ تا ۴۲). جملات اول و آخر، مربوط به شخصی‌ست که خداوند، او را «صاحب» یعنی همراه شخص مؤمن توصیف فرموده است. صرف همراهی زمانی یا مکانی، هرچند با پیامبر ﷺ باشد، الزاماً فضیلتی را ثابت نمی‌کند.

۲- رسول خدا ﷺ به او فرموده‌اند: «غمگین مباش؛ خدا با ماست (إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا)». ادعا شده که چون همراهی الهی به معنای یاری، شامل آن شخص هم شده، فضیلتی برای او محسوب می‌شود(به تعبیر فخر رازی: «المراد: المعیه بالحفظ والنصر»(همان و ن.ک: روح‌المعانی، ج ۵، ص ۲۲۸)). در پاسخ می‌گوییم: این صحیح است که همراهی یادشده، معنای یاری و حفظ دارد؛ اما در نتیجه، «خدا با ماست»؛ یعنی: «خدا، ما را یاری (یا حفظ) می‌کند»؛ اما این یاری و حفظ ممکن است صرفاً به سبب حضور رسول خدا ﷺ باشد. وقتی جمعی که حضرت در میان آنان قرار دارد، یاری و حفظ می‌شوند، قدر متیقن، این است که جهت لطف، مورد عنایت قرار داشت رسول خدا ﷺ بوده، و الزامی ندارد که همه‌ی آنان مورد عنایت بوده باشند. شاهی بر این ادعا: «و تا تو در میان آنان(اهل مکه) هستی، خدا بر آن نیست که عذابشان کند ...»(انفال/۳۲)؛ در حالی که قبل و بعد از این آیه تأکید شده که اهل مکه، کاملاً مستحق عذاب بوده‌اند.

۳- ادامه‌ی آیه به‌روشنی نشان می‌دهد که عنایت الهی، مختص پیامبر اکرم ﷺ بوده است؛ زیرا به‌رغم بیان نگرانی آن شخص، نزول آرامش، تنها برای حضرت بیان شده است: الف - نمی‌توان گفت که رسول خدا ﷺ به این آرامش نیازی نداشته‌اند؛ زیرا در آیه‌ی ۲۶ همین سوره - در جریان حُنین - تصریح شده است: «خداوند، آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل کرد.» ب - نمی‌توان گفت که نزول آرامش در آیه‌ی ۴۰، برای همراه حضرت بوده و نه خود ایشان؛ چون در این صورت، جمله‌ی بعدی(«او را با سپاهیانی که آن‌ها را نمی‌دیدید، تأیید کرد») نیز به دلیل وحدت سیاق باید به همان شخص برگردد، و در این صورت، موضوع آیه باید «نصرت آن شخص» دانسته شود؛ در صورتی که ملاحظه شد که اساساً موضوع محوری آیه، «یاری خداوند برای شخص پیامبر اکرم ﷺ است».

۴- شایان توجه این‌که سیاق آیات قبل - چنان‌که در مقدمه اشاره شد - و نیز جهت‌گیری کلی این آیه، در مقام بیان عظمت جایگاه پیامبر اکرم ﷺ نزد خدای متعال و عنایت ویژه‌ی الهی به حضرت است؛ عنایتی که ایشان را از یاری دیگران مستغنی کرده است. / م



(چه) سبک بار و (چه) سنگین بار، (برای) جهاد بیرون روید و با اموال و جانهایتان در راه خدا جهاد کنید. اگر بدانید، این (دستور) برایتان بهتر است. ۴۱ اگر منفعتی در دسترس و سفری کوتاه و آسان بود، بی گمان از تو پیروی می کردند؛ ولی (پیمودن) آن راه پرمشقت، در نظرشان طولانی و دشوار نمود. به زودی به خدا سوگند می خورند که اگر می توانستیم، با شما خارج می شدیم. (با این دروغ ها)، خودشان را هلاک می کنند. خداوند می داند که آنان قطعاً دروغ می گویند. ۴۲ خدا تو را ببخشد! چرا پیش از مشخص شدن راستگوییان برای تو و معلوم شدن دروغگوییان، به آنان اجازه‌ی (ترك جهاد) دادی؟ ۴۳ کسانی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، در مورد جهاد با اموال و جانهایشان، از تو اجازه‌ی (معافیت) نمی خواهند. (آری)، خداوند، پرهیزکاران را به خوبی می شناسد. ۴۴ فقط

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾ لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَوِ اسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿٤٢﴾ عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ ﴿٤٣﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ ﴿٤٤﴾ إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَارْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴿٤٥﴾ وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾ لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَأَوْضَعُوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمْعُونُ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

ن

کسانی از تو (چنین) اجازه (ای) می خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دل‌هایشان به شک آلوده است؛ به همین دلیل، آنان فقط در شک و تردیدشان سرگردانند. ۴۵ اگر (به راستی) خواهان بیرون رفتن (برای جهاد) بودند، بی شک ساز و برگ برایش فراهم می کردند؛ ولی خدا برخاستن و حرکت‌شان را خوش نداشت. بنابراین، آنان را (از جهاد) بازداشت، و به آنان گفته شد: «همراه با خانه نشینان بنشینید». ۴۶ اگر با شما بیرون آمده بودند، (چیزی) جز شر و فساد بر شما نمی افزودند و به قصد فتنه انگیزی بین شما، قطعاً به سرعت در بین تان رخنه می کردند (و جاسوسی و خراب کاری می کردند)، و (البته) در بین شما جاسوسانی (هم) دارند. خدا از وضعیت ستمگران به خوبی آگاه است. ۴۷

۴۳. دفع توهم کاستی در عمل پیامبر اکرم ﷺ

مضامین صفحه‌ی پیش چنین می‌نماید که موضوع سوره تا اینجا، جهاد، گریز برخی از جنگ، و دسیسه‌های منافقان در این موارد بوده که به غزوه‌ی تبوک مربوط است.

اجازه‌ی رسول خدا ﷺ به منافقان برای شرکت نکردن در جهاد

خطاب آیه ۴۳ به پیامبر ﷺ در باره‌ی اجازه‌ی معافیت منافقان از جهاد، اعتراض به حضرت نیست؛ بلکه کنایه به متخلفان از جنگ، و به تعبیر امام رضا (ع)، از قبیل «به در می‌گویم تا دیوار گوش کند» است. بدین ترتیب، منظور اصلی از صحبت با پیامبر ﷺ، امت بوده [تا متوجه حقیقت نفاق منافقان شوند]؛ نظیر این آیه: «اگر مشرک شوی، عملت باطل شده و از زبان کاران خواهی بود.» (زمر/۶۵) (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۰۲). آیه‌ی اخیر، تأکیدی به مخاطب اصلی یعنی مؤمنان است تا میزان اهمیت موضوع (قباحت شرک) برایشان روشن شود.

آیه‌ی شریف (توبه/۴۳)، مانند آن است که به شخصی خیرخواه که توصیه‌ای دل‌سوزانه به فرد نالایقی کرده، گفته شود: «چرا رهایش نکردی تا برود و سرش به سنگ بخورد؟». ظاهر سخن، انتقاد به شخص یکم است؛ اما در واقع دومی را محکوم می‌کند، و به علاوه، نوعی بی‌اعتنایی نسبت به او و ملاطفت به شخص خیرخواه است. این نوع ملاطفت با پیامبر ﷺ، بارها در قرآن آمده است؛ مانند آیه‌ی نخست سوره‌ی تحریم: «ای پیامبر، چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، برای جلب رضایت همسرانت، بر خود حرام می‌کنی؟» ادامه‌ی آیات آشکار می‌کند که نوبت تیز حمله، به سمت آن همسران است؛ تا حدی که با آنان اعلام جنگ، و موضوع «خیانت همسران حضرت نوح (ع)» و حضرت لوط (ع) به آن‌ها یادآوری شده است. در نتیجه معلوم می‌شود که منظور آیه‌ی یکم سوره (تحریم) این است: ای پیامبر، چرا خود را برای کسانی که لیاقتش را ندارند، به زحمت می‌اندازی؟

در روشی مشابه، منظور آیه‌ی صدر کلام نیز افشای منافقانیست که اگر حضرت هم از جهاد معافشان نمی‌کردند، از آن سر باز می‌زدند. آیه تصریح می‌کند: «آنان قسم خواهند خورد که اگر می‌توانستیم، می‌آمدیم؛ اما دروغ می‌گویید.»

معنای «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ»: برداشت غلط از این تعبیر، باعث فهم اشتباه مضمون آیه می‌شود. فخر رازی نوشته است: «این عبارت، بر نهایت بزرگداشت خداوند نسبت به پیامبر ﷺ دلالت می‌کند؛ چنان‌که کسی به دیگری که برایش بسیار بزرگ باشد، می‌گوید: عَفَا اللَّهُ عَنْكَ؛ در باره‌ی کار من چه کردی؟» (مفاتیح الغیب، ج ۱۶، ص ۵۸). جناب سید مرتضی نیز در این باره نوشته است: «... منعی ندارد که

مقصود، بزرگداشت و ملاطفت در خطاب باشد؛ چنان‌که گاه به دیگری می‌گوییم: آیا فلان چیز را دیدی؛ رحمک الله و غفر الله لك؛ و قصد او، درخواست بخشش گناهان مخاطب نیست، و چه بسا به ذهنش خطور هم نکرده که وی گناهی دارد؛ بلکه مقصود صرفاً بیان سخنی زیباست که چون نشانه‌ای برای بزرگداشت مخاطب درآمده است.» در نتیجه، «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ»، معادل «خدا خیرت دهد یا رحمت کند» است (تذویر الانبیاء (ع)، ص ۱۱۴).

اشکالی به کار پیامبر اکرم ﷺ گرفته نشده: پس آیه با لحنی ملاطفت‌آمیز به پیامبر اکرم ﷺ خطاب کرده، و منافقان را نیز غیرمستقیم رسوا کرده است. برای تقویت این نکته باید گفت: آیات نشان می‌دهد که کسانی که برای معافیت از جهاد رخصت می‌طلبیدند، به خدا و قیامت ایمان نداشتند (آیه‌ی ۴۵) و در صورت همراهی سپاه، جز اضطراب و تردید، بر سپاهیان نمی‌افزودند و میانشان فتنه‌انگیزی می‌کردند (آیه‌ی ۴۷). طبعاً اجازه دادن برای شرکت نکردن چنین افرادی در جهاد، کاملاً صحیح است.

شاید گفته شود که بر اساس آیه‌ی ۴۶ «اگر قصد خروج داشتند، وسیله‌ای برای آن فراهم می‌کردند.»، از ظاهر معلوم بوده که گروهی قصد جهاد ندارند. بنابراین، آنان، اگر حضرت اجازه نمی‌دادند هم از جهاد سر باز می‌زدند و رسوا می‌شدند. در پاسخ باید گفت که اشکال یادشده، بر این فرض مبتنیست که حضرت به علت «آماده نبودن آشکار منافقان برای همراهی سپاه» به آنان اجازه نمی‌دادند و نه بر اساس «علم غیب به سرپیچی نهایی آنان»؛ همچنان‌که حضرت، همیشه مأمور به استفاده از علم غیب نبودند. این فرض، منجر به نتیجه‌ای غلط می‌شود؛ زیرا بر اساس اطلاعات آشکار - و منهای علم غیب - این احتمال وجود داشت که اگر اجازه ندهند، دست‌کم بخشی از آنان، به سبب مصلحت‌اندیشی، خود را آماده کنند و با سپاه همراه شوند، و آنگاه، مشکلات بیان‌شده در آیه‌ی ۴۷، گریبان‌گیر مسلمانان شود. پس همچنان بر این فرض، تصمیم پیامبر ﷺ، صحیح و موجه بوده است. بنابراین، عبارت آیه‌ی ۴۶، نه اشکال به پیامبر ﷺ، بلکه برای افشای منافقان و هماهنگی با سیاق آیات است.

در ادامه آیه‌ی ۴۶ آمده است: «خداوند از حرکت آن‌ها کراهت داشت. پس آنان را (از جهاد) باز داشت و به ایشان گفته شد: «با نشستگان [کودکان، پیران و ..] بنشینید.» بعضی از مفسران، گوینده‌ی عبارت اخیر را شخص پیامبر ﷺ (تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۶)، و برخی، این را یک احتمال دانسته‌اند (مانند: روح المعانی، ج ۵، ص ۳۰۲). آیه ۸۳ به حضرت دستور داده که شبیه همین سخن را به گروهی دیگر از منافقان که به «قصد جهاد» تظاهر می‌کنند، بفرماید. این می‌تواند قرینه‌ای باشد برای این‌که سخن منقول در آیه‌ی ۴۶ نیز از جانب حضرت بوده، و معنایش، هماهنگی اراده‌ی خداوند در «بازداشتن منافقان از جهاد» با «اجازه‌ی پیامبر ﷺ» به آنان برای حضور نیافتن در جهاد» است. /



لَقَدْ ابْتَغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى
جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿٤٨﴾ وَمِنْهُمْ
مَنْ يَقُولُ ائْذَنْ لِي وَلَا تَفْتِنِّي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا
وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾ إِنْ تُصِيبَكَ
حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ
أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَتَوَلَّوْا وَهُمْ فِي رَحْوٍ
﴿٥٠﴾ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا
وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿٥١﴾ قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ
بِنَا إِلَّا أَحَدَى الْحُسَيْنَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ
أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدِينَا
فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴿٥٢﴾ قُلْ أَنْفِقُوا
طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا
فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾ وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا
أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا
وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُفْقِنُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ﴿٥٤﴾

قطعاً پیش از این (نیز) فتنه‌جویی کرده بودند و برای نقشه‌های شومی می‌کشیدند؛ تا این‌که حق فرارسید و علی‌رغم ناخشنودی‌شان، امر الهی پیروز شد. ۴۸ برخی از آنان می‌گویند: «به ما اجازه‌ی (ترک جهاد) بده و ما را به (گناه و) فتنه مینداز.» آگاه باشید که آنان (با این کفر و نفاق‌شان، هم‌اکنون) در فتنه (و گناه) سقوط کرده‌اند. (آری؛) قطعاً جهنم بر کافران احاطه دارد. ۴۹ اگر (در پی جنگ) به تو خیری برسد، آنان را ناراحت می‌کند، و اگر به تو آسیبی برسد، می‌گویند: «ما پیش از این، (با کنار کشیدن از جهاد،) خود را از شرّ (آن) حفظ کرده‌ایم.» و (بدین ترتیب،) با شادمانی (به خانه‌هایشان) بازمی‌گردند. ۵۰ بگو: تنها آنچه خدا بر ما مقرر کرده، به ما خواهد رسید. او سرپرست ماست. (آری،) مؤمنان

باید تنها بر خدا توکل کنند. ۵۱ بگو: آیا جز یکی از دو نعمت نیکو (ی پیروزی یا شهادت) را برای ما انتظار می‌کشید؛ حال آن‌که ما منتظریم که خداوند عذابی از جانب خویش یا به دستان ما به شما برساند. بنابراین، چشم به راه باشید. ما (نیز) با شما چشم به راه‌ایم. ۵۲ بگو: (هر گونه که می‌خواهید،) انفاق کنید. با رغبت یا با اکراه، (تفاوتی ندارد؛ زیرا) از شما پذیرفته نخواهد شد؛ زیرا شما، افرادی نافرمان هستید. ۵۳ چیزی مانع پذیرفته شدن انفاق‌هایشان از ایشان نشد مگر این‌که آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و فقط با سختی و کسالت نماز می‌گزارند و صرفاً با کراهت و بی‌میلی انفاق می‌کنند. ۵۴

بزرگ و افتخاری مسلم است.

سربازی که با چنین روحیه‌ای وارد میدان مبارزه می‌شود، هیچ‌گاه فکر فرار و پشت کردن به دشمن را در سر نمی‌پروراند، از هیچ‌کس و هیچ‌چیز نمی‌هراسد، و ترس و تردیدی به وجود خود راه نمی‌دهد. ارتشی که از چنین سربازانی تشکیل شود نیز ارتشی شکست‌ناپذیر است! چنین روحیه‌ای را تنها از طریق تعلیمات اسلامی می‌توان بارور کرد، و امروزه نیز اگر با تعلیم و تربیت صحیح، این منطق بار دیگر در روح مسلمانان جلوه‌گر شود، عقب‌ماندگی‌ها و شکست‌ها جبران خواهد شد (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۴۴۵-۴۴۶).

مقصود از «الْحُسَيْنِ»، حسنه و مصیبت است؛ بدین دلالت که در آیه‌ی نخست حکایت شده که منافقین از این‌که به رسول خدا ﷺ خیری برسد، ناراحت می‌شدند، و از این‌که به آن جناب شر و مصیبتی برسد، خوشحال می‌شدند و می‌گفتند خوب شد که ما حواسمان را جمع کردیم و خود را دچار این ناملایمات نکردیم. چون از این کلام بر می‌آید که منافقین در حال انتظار بودند که ببینند بر سر مسلمانان چه می‌آید، آیا شکست می‌خورند یا پیروز می‌شوند، معلوم می‌شود که «إِحْدَى الْحُسَيْنِ»، یکی از آن دو پیشامد است که منافقان در انتظارش بودند. در پاسخ این‌که چطور قرآن، مصیبت را هم حسنه خوانده، می‌توان گفت که از نظر دین، حسنه و مصیبت، هر دو حسنه‌اند؛ حسنه، برای این حسنه است که پیروزی و غنیمت در دنیا و اجر عظیم در آخرت دارد؛ مصیبت نیز برای این حسنه است که شکست، کشته شدن و هر رنج دیگری که به انسان برسد، مورد رضای خدا و باعث اجری ابدی است (المیزان، ج ۹، ص ۴۱۳).

صفات همیشگی منافقان

هیچ جامعه‌ای معمولاً از یک گروه منافق، اندک یا بسیار، خالی نیست، و صفات آن‌ها تقریباً یکسان و یکنواخت است. آن‌ها، افرادی نادان و در عین حال خودخواه و متکبرند که خویش را دارای عقل و درایت بسیار می‌دانند. آن‌ها همیشه از راحت مردم در رنج و عذاب‌اند و از ناراحتی‌هایشان خوشحال و خندان. آن‌ها همیشه در میان انبوهی از خیالات واهی و حیرت به سر می‌برند، و برای همین، گامی به پیش و گامی به پس می‌نهند. در مقابل، مؤمنان راستین، با شادی مردم شاد، و با غم آن‌ها شریک و سهیم‌اند؛ هیچ‌گاه به علم و درایت خود نمی‌نازند؛ هرگز خود را از لطف حق بی‌نیاز نمی‌دانند؛ دلی لبریز از عشق خدا دارند و در این راه از هیچ حادثه‌ای نمی‌هراسند (تفسیر نمونه،

مرکز طبع و نشر قرآن کریم

ج ۷، ص ۴۴۶) / د

۵۲. راه‌کار اسلامی در مقابل حوادث

سرنوشت ما، تا آنجا که به کوشش و تلاش ما مربوط است، به دست خود ماست، و آیات قرآن نیز با صراحت این موضوع را بیان می‌کنند؛ مانند «وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (نجم/۳۹) و «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ» (مدثر/۲۸). هرچند تأثیر تلاش و کوشش نیز از سنن الهی و به فرمان اوست، در بیرون دایره‌ی تلاش و کوشش ما و آنجا که از حریم قدرت ما خارج است، دست تقدیر، تنها حکمران است، و آنچه به مقتضای قانون علیت که منتهی به مشیت و علم و حکمت پروردگار می‌شود، مقدر شده، انجام می‌پذیرد. البته افراد باایمان و خداپرست که به علم و حکمت و لطف و رحمت او مؤمن هستند، همه‌ی این مقدرات را مطابق «نظام احسن» و مصلحت‌بندگان می‌دانند، و هر کس، بر طبق شایستگی‌هایی که اکتساب کرده است، مقدراتی متناسب آن دارد. یک جمعیت منافق و ترسو و تنبل و پراکنده، محکوم به فنا هستند، و این سرنوشت برای آن‌ها حتمی است؛ اما یک جمعیت باایمان و آگاه و متحد و مصمم، سرنوشتی جز پیروزی ندارند. بنا بر آنچه گفته شد، روشن می‌شود که این آیات، نه با اصل آزادی اراده و اختیار منافات دارند، و نه دلیلی بر سرنوشت جبری انسان‌ها و بی‌اثر بودن تلاش‌ها و کوشش‌ها هستند (تفسیر نمونه، ج ۷، صص ۴۴۳-۴۴۴)، و باید دانست که والاترین درجه‌ی توحید، حرکت در مدار قانون الهی و سپردن سرنوشت به دست خدای حکیم است (تفسیر نور، ج ۵، ص ۷۷).

شهادت و پیروزی در جنگ؛ دو روی سکه‌ی پیروزی

در این آیات شریف، به منطق محکمی برخورد می‌کنیم که راز اصلی همه‌ی پیروزی‌های مسلمانان نخستین در آن نهفته است. اگر پیامبر ﷺ هیچ دستوری جز این نداشت، برای تضمین پیروزی پیروانش کافی بود؛ این‌که مفهوم شکست و ناکامی را به‌کلی از صفحه‌ی روح آنان زدوده و به آن‌ها ثابت کرده که شما در هر دو حال پیروزید؛ کشته شوید یا دشمن را بکشید. شما دو راه در پیش دارید که از هر یک بروید، به منزل مقصود خواهید رسید. هیچ بیراهه و پرتگاهی در مسیر شما وجود ندارد. یک راه به سوی شهادت می‌رود که نقطه‌ی اوج افتخار یک انسان باایمان و والاترین موهبتی است که برای انسان تصور می‌شود؛ این‌که با خدا معامله کند، جان خود را بدهد، و حیاتی جاویدان و ابدی در جوار قرب پروردگار و در میان نعمت‌های وصف‌ناپذیرش دریافت کند. راه دیگر، پیروزی بر دشمن و در هم شکستن قدرت اهریمنی او و پاک‌سازی محیط زندگی انسان‌ها از شر ستمگران و آلودگان است؛ که این نیز فیضی



فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
 بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾
 وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُم وَمَاهُمْ مِنْكُمْ
 وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ﴿٥٦﴾ لَوْ يَجِدُونَ مَلَجًا أَوْ مَغْرَبًا
 أَوْ مَدْخَلًا لَوَلَّوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾ وَمِنْهُمْ مَن
 يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا
 مِنْهَا إِذَاهُمْ يَسْخَطُونَ ﴿٥٨﴾ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ
 وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
 وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿٥٩﴾ ﴿٦٠﴾ إِنَّمَا الصَّدَقَتُ
 لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ
 وَفِي الرِّقَابِ وَالْغُرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ
 فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦١﴾ وَمِنْهُمْ الَّذِينَ
 يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ
 يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا
 مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٦٢﴾

مبادا اموال و فرزندان (بسیار) آنان، تو را شگفت زده کند. خداوند، بدین وسیله فقط می خواهد که ایشان را در زندگی دنیا عذاب کند، و در حالی که کافرنند، جان هایشان به سختی (از بدن هایشان) خارج شود. ۵۵ به خدا سوگند می خورند که قطعاً از شما (مسلمانان) هستند؛ حال آن که ایشان از شما نیستند؛ بلکه آنان، افرادی هستند که (از اسارت و کشته شدن) می ترسند. ۵۶ اگر پناهگاه یا غارها یا گریزگاهی (برای فرار) پیدا کنند، بی شک با شتاب فراوان به آن روی می آورند. ۵۷ برخی از آنان، در مورد (تقسیم) صدقات، بر تو خرده می گیرند. اگر از آن به ایشان داده شود، خشنود می شوند، و اگر از آن به ایشان داده نشود، ناگاه خشمگین می شوند. ۵۸ ولی (چقدر بهتر بود) اگر به آنچه خدا و پیامبرش به آنان دادند، راضی می شدند و می گفتند: «خدا برای ما کافیست؛ به زودی خدا از فضلش

به ما خواهد داد و پیامبرش (نیز از فضل خدا به ما خواهد بخشید)؛ زیرا ما فقط به مالک و صاحب اختیارمان امید داریم و تنها از او درخواست می کنیم.» ۵۹ درآمد زکات، مخصوص فقیران و بیچارگان و مأموران (جمع و پخش) آن، و کسانی که (برای جذبشان به اسلام) از آنان دلجویی می شود، و برای (آزاد کردن) بردگان، و (گره گشایی از) بده کاران، و (هر گونه هزینه) در راه خدا، و برای (کمک به) شخص در راهمانده است. (این حکم)، به طور قطعی از سوی خدا واجب شده است. خداوند، بسیار دانا و حکیم است. ۶۰ در میان آنان، کسانی هستند که پیامبر را می آزارند و می گویند: «او شخص خوش باوری ست!» بگو: «گوش (فرا دهنده ی) خوبی برای شماست (و به شما احترام می گذارد)؛ به خدا ایمان دارد و (سخنان) مؤمنان را تصدیق می کند و رحمتی (بزرگ) برای مؤمنان شماست. کسانی که پیامبر خدا را آزار می دهند، عذابی دردناک خواهند داشت.» ۶۱

و در عین حال، پخته و دانا، باید همه چیز را درك کند؛ ولی بسیاری از آن‌ها را به روی خود نیاورد تا کسانی که شایسته‌ی تربیت‌اند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند، و نیز اسرار مردم از پرده برون نیفتند (تفسیر نمونه، ج ۸، ص ۱۶).

پیامبر ﷺ؛ رحمت برای عالمیان یا مؤمنان؟

چرا آیه‌ی شریف، رسول خدا ﷺ را تنها برای کسانی رحمت معرفی کرده که ایمان دارند؛ ولی آیه‌ی ۱۰۷ سوره‌ی انبیاء، ایشان را رحمت برای عالمیان شناسانده است؟ جواب این سؤال این است که مقصود از رحمت در این دو آیه، متفاوت است. رحمت در این آیه شریف، رحمت فعلی‌ست؛ ولی رحمت در آیه‌ی سوره‌ی انبیاء، رحمت شأنی‌ست؛ بدین معنا که در این آیه می‌فرماید: «مؤمنان از رحمت وجود تو برخوردارند.»؛ در حالی که در آن آیه می‌فرماید: «عالمیان می‌توانند از رحمت وجود تو برخوردار شوند.»؛ و میان این دو تعبیر هم منافاتی نیست. به عبارت دیگر، رسول خدا ﷺ هم برای کسی که حقیقتاً به وی ایمان آورده، رحمت است، چون خداوند به وسیله‌ی آن جناب او را از گرداب ضلالت نجات داده و عاقبتش را به کرامت و سعادت ختم کرده است، هم برای عموم مردم رحمت است؛ چه آن که ایمان آورده و چه آن که کفر ورزیده؛ چه آن که در عصر آن حضرت بوده و چه آن که سپس آمده؛ زیرا خدای متعال، آن حضرت را به این سنت طیبه مبعوث کرده که عموم بشر را از مسیر منحرف به سوی راه مستقیم و از طریق شقاوت و هلاکت به راه هدایت و نجات برگرداند و با مشعل تابناک خود، راه مستقیم فطرت الهی را روشن کند. چیزی که هست، این که وضع افراد مجتمع بشری در برابر این شمع فروزان، مختلف است: عده‌ای خود را به آن راه می‌اندازند و پیش می‌روند و رستگار می‌شوند؛ جمعی خود را از راه هلاکت کنار می‌کشند، اما هنوز به راه راست نیفتاده‌اند؛ و گروهی تصمیم دارند خود را از راه هلاکت کنار بکشند و در راه مستقیم فطرت حرکت کنند، اما هنوز قدمی برنداشته‌اند.

این وضع جوامع بشری بعد از طلوع آفتاب اسلام و انتشار اشعه‌ی معارف آن در میان مردم و رسیدن ندای آن به گوش هر شنونده و تأثیرش در همه‌ی سنت‌های اجتماعی‌ست که در اجتماعی اثر بیشتری می‌گذارد و در اجتماعی دیگر اثری کمتر، و این معنا جای هیچ تردیدی نیست (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۴۲۵). / ب

۶۱. حسن اخلاق؛ بن‌مایه‌ی روابط اجتماعی در اسلام

قوام جامعه‌ی اسلامی، بر صیانت از ارکان اخلاق در مناسبات و مراودات اجتماعی‌ست. در این جامعه، رفتار اجتماعی، در پرتو اخلاق محوری مدیریت می‌شود و خاصیت سازندگی پیدا می‌کند.

پیامبر اسلام ﷺ که برای داشتن خلق عظیم ستوده شده (قلم/۴)، مظهر اخلاق نیک در سطح جامعه‌ی اسلامی‌ست. بر همین اساس، زمانی که منافقان نزد پیامبر می‌رفتند و با ایشان سخن می‌گفتند، گاهی سعایت و سخن چینی می‌کردند. پیامبر به سخنان آن‌ها گوش می‌کرد و آن‌ها گمان می‌کردند که پیامبر، حرف‌های آنان را باور کرده، و چون از پیش حضرت می‌رفتند، پیامبر را مسخره می‌کردند و می‌گفتند که او زودباور است؛ چرا که هر چه را که می‌گوییم، باور می‌کند (نورالثقلین، ج ۲، ص ۲۳۶).

استماع خیر رسول اعظم ﷺ

استماع حضرت رسول ﷺ، استماعی خیر بود؛ یعنی به پاره‌ای از حرف‌هایی که برای مسلمانان خیر نبود، البته صرفاً برای احترام گوینده، گوش می‌کرد و کلام او را نیز حمل بر صحت می‌کرد تا او را هتک حرمت نکرده و خود به کسی نیز گمان بد نبوده باشد؛ لیکن اثر خبر صادق و مطابق با حق و واقع را هم بر آن بار نمی‌کرد؛ یعنی اگر سخنان در سعایت کسی بود، آن شخص را مؤاخذه نمی‌کرد. پس هم حرف‌های گوینده را می‌شنید و او را احترام می‌کرد، هم ایمان آن مؤمنی را که وی در باره‌ی او بدگویی و سعایت شده بود، محترم می‌شمرد. بنابراین، پیامبر ﷺ، خبرآورنده را تصدیق می‌کرد و نه خبری را که آورده بود؛ بدین معنا که به او وانمود می‌کرد که من تو را راستگو می‌دانم؛ هرچند خبر او را نادرست می‌دانست و آثار صدق بر خیرش بار نمی‌کرد (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، ص ۴۲۲).

اگر پیامبر ﷺ چنین نمی‌کرد و پرده‌ها را بالا می‌زد و دروغ‌گوین را رسوا می‌کرد، دردسرهای فراوانی برای آنان فراهم می‌آمد؛ علاوه بر این که آبروی عده‌ای به سرعت از بین می‌رفت، راه بازگشت و توبه بر آن‌ها بسته می‌شد، و افراد آلوده‌ای که هدایت‌پذیر بودند، در صف بدکاران جای می‌گرفتند و از اطراف پیامبر ﷺ دور می‌شدند. یک رهبر مهربان و دل‌سوز،



يَحْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ
 أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ
 مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خُلِيدًا
 فِيهَا ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾ يَحْذَرُ الْمُنْفِقُونَ أَنْ
 تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ قُلِ اسْتَزِرُوا
 رَبَّ اللَّهِ مَخْرَجٌ مَا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
 لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ
 وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾ لَا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ
 بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُعَذِّبْ
 طَائِفَةٌ بَأْتُهُمْ كَانُوا مُحْرِمِينَ ﴿٦٦﴾ الْمُنْفِقُونَ وَالْمُنْفِقَاتُ
 بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ
 عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ
 إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٦٧﴾ وَعَدَ اللَّهُ
 الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ
 فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٦٨﴾

برایتان به خدا سوگند می‌خورند تا شما را
 خشنود کنند؛ در حالی که اگر مؤمن باشند،
 خشنود کردن خدا و پیامبرش (نزد آنان)،
 سزاوارتر (از خشنود کردن شما) است.
 ۶۲ مگر ندانسته‌اند که هر کس با خدا و
 پیامبرش مخالفت کند، (سزایش این است
 که در قیامت) فقط آتش دوزخ را داشته
 باشد (و بس)؟! همیشه در آن خواهد
 ماند. این خفت و خواری بزرگ است.
 ۶۳ منافقان می‌ترسند که بر ضد آنان،
 سوره‌ای نازل شود که مسلمانان را از آنچه
 در دل هایشان است، آگاه کند. بگو (به
 خیال خودتان، با این دورویی، ما را) مسخره
 کنید. خداوند، آنچه را که از آن می‌ترسید،
 آشکار خواهد کرد. ۶۴ اگر از آنان (در
 باره‌ی مسخره کردن پیامبر خدا و سوء قصد
 به او) بررسی، حتماً می‌گویند: «ما فقط
 (جدی سخن نمی‌گفتیم و) مشغول سخنان
 بیهوده و بازی بودیم (تا طولانی بودن راه

را حس نکنیم)!» بگو: آیا خدا و آیات او و پیامبرش را مسخره می‌کردید؟! ۶۵ عذر نیاورید؛ (چرا که شما) پس
 از ایمان آوردن تان کافر شده‌اید. اگر گروهی از شما را ببخشیم، گروهی (دیگر) را عذاب می‌کنیم؛ چرا که آنان
 گنه‌کار بودند. ۶۶ مردان و زنان منافق، (در کفر و نفاق)، مانند یکدیگرند. به کار ناشایست فرمان می‌دهند و
 از کار شایسته نهی می‌کنند و دستان‌شان را (از انفاق و بخشش) می‌بندند. خدا را فراموش کردند، و در نتیجه،
 خدا (نیز) آنان را به (دست) فراموشی سپرد (و آنان را از رحمت خود محروم کرد). (آری)، منافقان، نافرمانان
 حقیقی هستند. ۶۷ خداوند، به مردان و زنان منافق و کافران وعده‌ی آتش جهنم داده است، (و) همیشه در
 آن خواهند ماند. همان برایشان کافی‌ست، و خدا لعنت‌شان کرده است و عذابی همیشگی خواهند داشت. ۶۸

جنگ برخاسته‌اند» (همین سوره ۱۰۷)، و در اقدامی دیگر، نقشه‌ی ترور رسول خدا ﷺ را می‌کشند (آیه‌ی ۷۴؛ ن.ک: ص ۵۵۵). طبعاً یکی از برنامه‌های آنان، کار روی افکار عمومی و همراه کردن آن با سیاست‌های خود بوده است.

نمونه‌ی دیگر این تلاش، گزارش آیه‌ی ۷۹ است که منافقان، مؤمنان انفاق‌کننده را مسخره می‌کردند. آیه‌ی ۸۱ نیز نشان می‌دهد که آنان، علاوه بر خوشحالی از مخالفت با رسول خدا ﷺ در ترک جهاد، به دیگران نیز می‌گفتند: «در این گرما، (به سوی میدان) حرکت نکنید».

کفر منافقان

در آیه‌ی ۶۶ به آنان گفته شده است: «بی‌گمان شما پس از ایمانتان کافر شدید». تأکید بر کفر ایشان، در آیات متعدد دیگری از این سوره نیز آمده است. در آیه‌ی ۵۴، از دلایل پذیرفته نشدن انفاق‌های منافقان، «کفر به خدا و رسول ﷺ» ذکر شده، و آیه‌ی ۷۴ فرموده است: «... بی‌گمان سخنان کفرآمیز گفته و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند». در آیات ۸۰، ۸۴ و موارد دیگری نیز به کفر آنان اشاره شده است.

وعده‌های عذاب به منافقان

در قبال توصیفاتی که در این سوره از منافقان و اقداماتشان شده، آنان با تهدیدها و وعده‌های شدید عذاب نیز مواجه شده‌اند. از جمله، آیه‌ی ۶۳ در بیانی که متوجه آن‌هاست، نتیجه‌ی مخالفت با خدا و رسول ﷺ را جاودانگی در جهنم دانسته است (در آیات ۷۳، ۸۱، ۹۵ و ۱۰۹ نیز وعده‌ی جهنم داده شده‌اند). آیه‌ی ۶۸ نیز منافقان را در کنار کفار، مشمول همین سرنوشت، نفرین الهی و عذاب ماندگار شمرده است. در آیه‌ی ۶۹، مشمول نابودی اعمال و زیان‌کاری، و در آیه‌ی ۸۰، محروم از آموزش توصیف شده‌اند.

هرچند در برخی از این آیات، بر اساس سیاق و اسباب نزول‌های نقل‌شده در روایات، گروهی از منافقان، منظور بوده‌اند، در مجموع، موضع سخت خداوند متعال در برابر این گروه و جریان فهمیده می‌شود.

از مرور این آموزه‌ها - که گزیده‌ی خطابات شدید سوره‌ی توبه به منافقان است - درمی‌یابیم که آنان، گروهی خطرناک، مورد غضب سخت الهی و اثرگذار بر توده‌ی مردم بوده‌اند. قرآن کریم، برخی از اقدامات آنان در دوران حیات رسول خدا ﷺ را افشا کرده؛ اما از هشدارهای مکرر آیات، به‌روشنی درک می‌شود که بررسی اقدامات و سرنوشت آنان پس از رحلت حضرت نیز ضرورت دارد؛ بحثی که باید در روایات و تاریخ به جدیت دنبال شود. /م

توصیفات شگفت و موضع شدید قرآن بر ضد منافقان

نام دیگر سوره‌ی توبه، فاضحه به معنای رسواگر، و منظور، رسوایی منافقان است. تعبیری که در این سوره در باره‌ی آنان به کار رفته، بسیار شدید، و تهدیدهای الهی نیز به تبع آن، سخت است. در آیات این صفحه، نمونه‌هایی از این موارد ملاحظه می‌شود:

نحوه‌ی مواجهه‌ی آنان با دین و پیامبر ﷺ

آیه‌ی ۶۱ نشان می‌دهد که آنان از توصیف رسول خدا ﷺ به اوصافی کنایه‌آمیز و سبک ابا ندارند. آیه‌ی ۶۵ نیز نسبت «مسخر خدا و رسول ﷺ» را به آن‌ها داده است. پیشتر، آیه‌ی ۵۰ گزارش داده که آنان، اگر اتفاق خوبی برای پیامبر اکرم ﷺ بیفتد، بدشان می‌آید، و اگر پیشامد ناگواری برای حضرت رخ نماید، از این‌که پیشتر حساب خود را جدا کرده‌اند (مثلاً به علت شرکت نکردن در جهاد، کشته شدن یا جراحت برایشان پیش نیامده)، خوشحالی می‌کنند.

اثرگذاری آنان بر توده‌ی مردم

آیه‌ی ۶۲ بیان می‌کند: «آن‌ها [فریب‌کارانه] برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا شما را راضی کنند». این، اشاره‌ای به تلاش منافقان برای اثرگذاری بر جامعه‌ی اسلامی است.

با مرور آیات پیشین، ابعاد این تلاش‌ها آشکارتر می‌شود. آیه‌ی ۳۸، مسلمانان را سرزنش می‌کرد که چرا هنگام فراخوان جهاد، بر زمین سنگینی کرده، دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند. سپس موضوع منافقان طرح شده که اساساً قصد جهاد ندارند و خود را برای آن آماده نکرده‌اند و در سست کردن مردم نسبت به جهاد نقش دارند. از آیه‌ی ۴۲ به بعد، از اقدامات مخرب منافقان سخن گفته شده، و در آیه‌ی ۴۷ بیان شده که آنان اگر هم می‌آمدند، اثری جز ایجاد اضطراب و فتنه‌انگیزی در سپاه نداشتند. این اثرگذاری منفی، خاصه در جریان جنگ تبوک (یعنی موضوع این آیات)، به‌وضوح در گزارش‌های تاریخی منعکس شده است.

دنباله‌ی آیه‌ی ۴۷ فرموده است: «وَفِيكُمْ سَمْعُونَ لَكُمْ». مفسران، این عبارت را دو گونه معنا کرده‌اند: در میان شما، افرادی هستند که: ۱. به سخنان آن‌ها (منافقان) شانه خالی کرده از جهاد) کاملاً گوش فرا می‌دهند؛ یعنی تحت تأثیر آنان‌اند؛ یا ۲. جاسوس آنان‌اند (تفسیر صافی، ج ۲، ص ۳۴۶).

بیان دوم، به این حقیقت برمی‌گردد که در قرآن کریم، منافقان، گروهی منسجم و قوی معرفی شده‌اند. نمونه‌ی اقدامات آنان، ساختن مسجد ضرار است که در واقع، «کمینگاهی برای کسانی بوده که پیشتر با خدا و پیامبر او به



كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثَرَ
 آمَالًا وَأَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلْقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلْقِكُمْ
 كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلْقِهِمْ وَخُضْتُمْ
 كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا
 وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾ أَلَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمَ إِبْرَاهِيمَ
 وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَةَ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ
 بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
 يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
 بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ
 الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٧١﴾ وَعَدَ
 اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكِنٍ طَيِّبَةٍ فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ
 وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

(شما منافقان)، همانند گذشتگان تان (هستید، و البته آنان) از شما نیرومندتر و دارای اموال و فرزندان بیشتری بودند، و بدین ترتیب، بهره‌ی خود را (از دنیا) برداشتند. سپس شما (نیز) از سهم تان (از دنیا) بهره‌مند شدید؛ همان طور که پیشینیان شما از سهم شان (از دنیا) بهره بردند. و همان گونه که آنان به باطل مشغول شدند، شما (نیز) به باطل مشغول شدید. آنان، کارهای (خوب) شان در دنیا و آخرت تباه شده است، و آنان، زیان کاران حقیقی اند. ۶۹ آیا سرگذشت کسانی که پیش از آنان بوده اند، به ایشان نرسیده است؛ یعنی قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهالی مدین و شهرهای زیر و رو شده‌ی (قوم لوط)؟ پیامبران شان برایشان دلایل روشن و معجزات آوردند و خدا نمی خواست به آنان ستم کند؛ ولی آنان خود در حق خویش ستم می کردند. ۷۰ مردان و زنان

مؤمن، یار و یاور یکدیگرند. به کار شایسته فرمان می دهند و از کار ناشایست نهی می کنند و نماز را کامل و بی نقص به جای می آورند و (از مال خود) انفاق می کنند (چه واجب باشد و چه مستحب) و از خدا و پیامبرش اطاعت می کنند. قطعاً خداوند آنان را مورد رحمت قرار خواهد داد؛ (زیرا) خدا، شکست ناپذیر و حکیم است. ۷۱. خداوند، به مردان و زنان مؤمن، باغ هایی (از بهشت) را که از زیر (درختان) آن، رودها روان است و (نیز) خانه هایی پاکیزه و روح افزا در باغ هایی (از بهشت) که برای اقامت دائمی ست، وعده داده است. همیشه در آن (باغ ها) خواهند ماند؛ (هرچند) رضایتی از جانب خدا، (از همه ی این نعمت ها) بزرگ تر است. این همان نجات و پیروزی بزرگ است. ۷۲

ولایت، تسری می‌یابد.

توجه کنید که در آیه ۶۷ توبه گفته شد که «منافقان از یکدیگرند.» و در آیه ۵۱ سوره مائده، منافقانی توصیف شدند که «از اهل کتاب‌اند».

۳- آیه بعد (مائده/۵۲) در ادامه‌ی توصیف حال منافقان بیان می‌فرماید که به‌رغم هشدار قرآن: «کسانی را که در دل‌هایشان بیماری‌ست، می‌بینی که در پذیرش ولایت آنان (اهل کتاب)، از یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و به کمک آن‌ها نیاز داشته باشیم).» این اهل کتاب که به‌طور عمده یهودند، همان کسانی هستند که قرآن، آنان را «بسیار بازدارنده از راه خدا» (نساء/۱۶) و «دشمن‌ترین مردم با مؤمنان» (مائده/۸۲) توصیف کرده است. با این حال، منافقان و افرادی با ضعف ایمان، تحت تأثیرشان قرار می‌گیرند و با سبقت از هم، دنبال آنان می‌روند؛ بلکه بالاتر این‌که می‌خواهند تحت پوشش و سرپرستی آن‌ها قرار بگیرند.

حلقه‌ی مؤمنان؛ بر محور اطاعت از خدا و رسول ﷺ

آیه‌ی مورد بحث، محور وحدت و اجتماع مؤمنان را اطاعت از خدا و پیامبر ﷺ بیان کرده است. پیشتر اشاره شد که در آیات سوره مائده، از آیه ۵۱، موضوع پذیرش ولایت اهل کتاب توسط برخی از مسلمانان، بلکه سبقت گرفتن در این امر بیان شده است. در ادامه‌ی این آیات نیز صف‌بندی دو حلقه‌ی ایمان و نفاق در برابر هم ترسیم شده، و در آیه ۵۵ (آیه ولایت) می‌خوانیم: «ولی (سرپرست) شما، تنها خداست و پیامبر او و آن‌ها که ایمان آورده‌اند؛ همان‌ها که نماز را برپا می‌کنند و در حال رکوع زکات می‌دهند.» به استنادِ شأن نزول متواتر آیه، بخش اخیر آن، به صدقه دادن امیرالمؤمنین (ع) در رکوع نماز اشاره و امامت حضرت را ثابت می‌کند.

سپس آیه ۵۶، کسانی را که ولایت خدا و پیامبر و گروه سوم (امامان، به جلوداری امیرالمؤمنین) را بپذیرند، «حزب‌الله» و پیروز اعلام کرده است. در ابتدای این بحث، به آیه ۱۴ سوره مجادله استناد شد که به قبول ولایت یهود توسط منافقان اشاره می‌کرد. جالب توجه این‌که در آیه ۱۹، این گروه، «حزب الشیطان» توصیف شده‌اند که بار دیگر صف‌بندی حلقه‌ی ایمان و حلقه‌ی نفاق را در قالب «حزب خداوند» در برابر «حزب شیطان» به تصویر می‌کشد. /

۷۱. حلقه‌ی مؤمنان و حلقه‌ی منافقان

در آیه ۷۱ سخن از این است که مردان و زنان مؤمن، اولیای یکدیگرند. ولایت در اینجا به معنی رابطه‌ای راه‌بردی‌ست. مؤمنان، برادران یکدیگرند که از هم پشتیبانی می‌کنند و هر یک از سوی حلقه‌ی ایمانی را پوشش داده، از سوی دیگر تحت پوشش آن قرار دارند.

قرآن کریم، این موضوع را جایی طرح کرده که در آیات قبلی، گروه متشکلی به نام منافقان به تفصیل معرفی شده‌اند. در صفحه‌ی قبل، گوشه‌ای از اوصاف این جریان خطرناک ذکر شد. در ادامه‌ی آیات همین سوره و سور دیگر نیز ابعاد دیگری از ویژگی‌ها، نقشه‌ها و عملکردهای آنان معرفی شده است؛ مواردی که تا هم‌دستی با دشمنان و پایگاه ساختن برای آنان و اقدام برای ترور پیامبر ﷺ را در بر می‌گیرد (در ص ۵۵۴ و ۵۵۵). - ذیل آیات سوره منافقون - به مواردی اشاره خواهد شد. پیشتر در آیه ۶۷ خواندیم که «زنان و مردان منافق، از یکدیگرند.» و اکنون در آیه ۷۷، تشکل مؤمنان در مقابل آنان، با وصف «اولیای یکدیگرند» آمده است.

حلقه‌ی نفاق؛ متمایل به اهل کتاب

از خصوصیات جریان معرفی‌شده‌ی نفاق در قرآن، تمایل به رفتن زیر چتر اهل کتاب است:

۱- آیه ۱۴ سوره مجادله می‌فرماید: «آیا کسانی را ندیده‌ای که قومی مغضوب خدا را به تولی گرفته‌اند؟» منظور از این آیه، گروهی از منافقان‌اند که تولی یهود را اختیار کرده‌اند (المیزان، ج ۱۹، ص ۱۹۲). چنان‌که خواهد آمد، «تولی»، معنایی فراتر از «دوستی»، شامل مفهوم «پیروی» و «زیر پوشش رفتن» دارد.

۲- آیه ۵۱ سوره مائده، شاهد دیگری‌ست که پناه بردن برخی مسلمانان (و در واقع، منافقان) به اهل کتاب را نشان می‌دهد. در ابتدای آیه آمده است: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، یهود و نصاری را ولی خود اختیار نکنید.» تتمه‌ی آیه فرموده که هر کس چنین کند (و ولایت اهل کتاب را بپذیرد)، از آنان است. در مجمع‌البحرین (ج ۱، ص ۴۶۰) آمده: «التَّوَلَّى یُکُونُ ... بِمعنی الاتباع: «تولی»، به معنای پیروی‌ست.» مؤلف این کتاب، در ادامه، عبارت اخیر (از آخر آیه ۵۱ مائده) را شاهد آورده و این‌طور معنا کرده است: «هر کس از آنان تبعیت و یاریشان کند، از آنان است.»

این، ثابت می‌کند که کلمه‌ی «ولی» در ابتدای این آیه شریف نیز به معنای ساده‌ی «دوست» نیست و مفهوم بالاتر «سرپرست» را می‌رساند. این معنا، تا آیه ۵۵، یعنی آیه مهم



يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وِبْئْسَ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾ يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ
مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ
وَهُمْ بِمَا لَمْ يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا
يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي
الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾ وَمِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَنْ
يُجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَنْ يَكُونَ مِنَ الصَّالِحِينَ ﴿٧٥﴾
فَلَمَّا أَتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ
﴿٧٦﴾ فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا
اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾ أَلَمْ يَعْلَمُوا
أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ
الْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ
الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ
فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

ای پیامبر، تمام تلاش خود را در مبارزه با کافران و منافقان، به کار گیر و بر آنان سخت بگیر. جایگاهشان دوزخ است، و چه بد جایگاهیست! ۷۳ به خدا سوگند می‌خورند که (آن سخنان توطئه آمیز را) نگفته‌اند؛ در حالی که بی‌گمان سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از (اظهار) اسلامشان کافر شدند و تصمیم به کاری گرفتند که (به آن) دست نیافتند؛ و تنها بدین سبب (مسلمانان را) مجازات کردند که خدا و پیامبرش آنان را با فضل و لطف الهی بی‌نیاز کرده بودند! اگر توبه کنند، برایشان بهتر است، و اگر پشت کنند، خداوند به صورت دردناکی در دنیا و آخرت عذاب‌شان می‌کند و در زمین هیچ سرپرست و یآوری نخواهند داشت. ۷۴ برخی از آنان، کسانی هستند که با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضلش به ما بدهد، حتماً صدقه می‌دهیم و از شایستگان خواهیم شد. ۷۵ پس هنگامی که

از فضلش به آنان داد، بخل ورزیدند، و (البته آنان به عادت) روی گردان هستند. ۷۶ در نتیجه، به سزای عمل نکردن به وعده‌ای که به خدا داده بودند و به سبب دروغ پردازی‌هایشان، (خداوند نیز) تا روزی که با او ملاقات کنند، در دل‌هایشان نفاق (پایدار) را بر جای گذاشت. ۷۷ آیا ندانسته‌اند که خدا از آنچه (در دل) پنهان می‌کنند و (نیز) از سخنان درگوشی (و محرمانه‌ی) آنان آگاهی دارد، و این که خداوند از تمام امور پنهانی به خوبی آگاه است؟ ۷۸ کسانی که در مورد صدقات، به افرادی از مؤمنان که با رغبت (صدقه) می‌دهند و (نیز) افرادی که فقط توانایی (اندکی) در خود (برای صدقه) می‌یابند، خرده می‌گیرند و آنان را مسخره می‌کنند، خداوند مسخره‌شان خواهد کرد، و عذابی دردناک خواهند داشت. ۷۹

۷۵ - ۷۹. نفاق و انفاق

می‌کند؛ چنان‌که گویی هیچ تعهدی به گردن نگرفته‌اند. چرا؟ زیرا آنگاه که به دین تظاهر می‌کردند، هنوز لذت مال و ثروت را نچشیده و به مال‌اندوزی و آزمندی و نوشخواری خو نگرفته بودند. اکنون که به این مواهب مادی دست یافته‌اند، می‌ترسند که اگر گشاده‌دستی کنند، به تنگ‌دستی افتند. از این رو بخل را بهترین طریق حفظ اموال خود می‌شمارند: «بعضی با خدا پیمان بستند که اگر از فضل خود مالی نصیب‌مان کند، زکات می‌دهیم و در زمره‌ی صالحان در می‌آییم.» فضل خدا شایسته است که شخص را به صدقه و صلاح گرایش دهد؛ زیرا آن که عطا کرده، می‌تواند عطای خویش سلب کند و بار دیگر چهره‌ی فقر را به او نشان دهد؛ ولی صاحبان نفوس ضعیف و اراده‌های سست، در عوض انفاق، به نعمت و فضل خدا مغرور می‌شوند (تفسیر هدایت، ج ۴، ص ۱۹۵). گفتنی‌ست که از جمله‌ی «فَاعْتَبِرْهُمْ نِفَاقًا فِي ثُلُومِهِمْ» به‌خوبی استفاده می‌شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت، و حتی کفر و نفاق، علت و معلول یکدیگرند؛ زیرا جمله‌ی مذکور با صراحت می‌گوید: بخل و پیمان‌شکنی آن‌ها سبب شد که نفاق در دل‌هایشان ریشه دواند؛ و همین‌گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر.

در بعضی از عبارات می‌خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می‌شود که انسان، بی‌ایمان از دنیا برود (تفسیر غونه، ج ۸، ص ۵۱). از آیات استفاده می‌شود که پیمان‌شکنی و دروغ، از صفات منافقان است، و آنان پیمان خود با خدا را که با تأکیدات فراوان بسته‌اند، زیر پا می‌گذارند و حتی به پروردگار خویش دروغ می‌گویند. در حدیث معروفی از پیامبر ﷺ بر این حقیقت تأکید شده است: «منافق، سه نشانه دارد: هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید؛ هنگامی که وعده می‌دهد، تخلف می‌کند؛ اگر امانتی به او بسپارند، در آن خیانت می‌کند (مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۸۳).

در داستان ثعلبه، هر سه نشانه وجود دارد: او، هم دروغ گفت؛ هم پیمان شکست؛ هم در اموالی که خداوند بدو امانت داده بود، خیانت کرد. حدیث پیش‌گفته، به صورت مؤکدتری به نقل از امام صادق (ع) از پیامبر ﷺ در کتاب کافی آمده است: «سه چیز است که در هر کس باشد، منافق است؛ هرچند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند: خیانت در امانت؛ دروغ؛ خلف وعده.» (سفینه‌البحار، ج ۲، ص ۶۰۷). البته افراد باایمان ممکن است به‌ندرت چنین گناهانی بکنند و سپس توبه کنند؛ ولی استمرار آن، نشانه‌ی نفاق است (تفسیر غونه، ج ۸، ص ۵۲).

د/

نزول این آیات، در باره‌ی ثعلبه بن حاطب، از اصحاب رسول خدا ﷺ است که محتاج بود و از ایشان درخواست کرد که خدا او را بی‌نیاز کند. پیامبر به او فرمودند: «ای ثعلبه، کم داشته باشی و شکر آن را به جای آوری، بهتر است از بسیاری که طاقت آن را نداشته باشی.» ثعلبه گفت: سوگند به خدایی که تو را به حق مبعوث کرد، اگر خدا مرا روزی رساند، حق هر صاحب حقی را خواهم داد. پس پیامبر در حقیقت دعا کردند و او گوسفندی خرید. سپس گوسفندانش آن‌قدر زیاد شد که جایش در شهر تنگ شد و در صحرا منزل گزید و از جمعه و جماعت و خدمت رسول ﷺ منقطع شد. پس رسول خدا ﷺ مأمور صدقه را فرستاد و از او صدقه خواست، و او از صدقه دادن ابا کرد و بخل ورزید (الصافی، ج ۲، ص ۳۶۶).

آثار بخل‌ورزی

یکی از آثار شوم بخل این است که انسان را در آینده دچار عسرت و بینوایی می‌کند، و چون قرآن این خبر را داده، نمی‌توان در باره‌ی آن شك و تردید کرد؛ چنان‌که در آیه‌ی ۸ سوره‌ی لیل می‌خوانیم: «وَأَمَّا مَنْ يَجَلُ وَاَسْتَعْنَى * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى»؛ یعنی: و اما کسی که بخل ورزد و از مالی که خدا به وی عطا کرده، در راه خدا ندهد و اظهار بی‌نیازی کند و نیک‌رفتاری را تکذیب کند، ما به‌زودی او را گرفتار دشواری و سختی خواهیم کرد. همچنین از جمله‌ی آثار شوم بخل این است که در قیامت، آنچه را که انسان در باره‌اش بخل کرده، چون طوقی به گردنش می‌اندازند؛ چنان‌که در آیه‌ی ۱۸۰ سوره‌ی آل‌عمران آمده است: «سَيُطَوَّقُونَ مَا يَجَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ»؛ یعنی آنچه که در باره‌اش بخل کنند، به‌زودی در روز قیامت چون طوقی به گردنشان خواهد افتاد. زمخشری در کتاب ربیع‌الابرار می‌نویسد: حضرت علی بن ابی‌طالب (ع) از مزبله‌ای عبور کرد و فرمود: «این‌ها، آن چیزهایی هستند که افراد بخیل در باره‌شان بخل می‌ورزیند! بخل، موجب همه‌ی بدی‌های قلوب می‌شود. زمام همه‌ی بدی‌ها، به دست بخل است.» (تفسیر آسان، ج ۶، ص ۳۵۷).

رابطه‌ی نفاق و انفاق

یکی از عرصه‌هایی که حالت نفاق‌آمیز در آن تجلی می‌کند، زمانی‌ست که بعضی از فقرا به برخی از توانگران بچسبند و چنان پندارند که به‌زودی به عهده‌ی که با خدا بسته‌اند، وفا خواهند کرد و از مال و ثروتی که به دست می‌آورند، انفاق می‌کنند و کارهای نیک می‌کنند؛ ولی چون توانگر شدند، راه دگرگون



اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾ فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَكُونُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٢﴾ فَإِنْ رَجَعْتَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُفَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخُلَفَاءِ ﴿٨٣﴾ وَلَا تَصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨٤﴾ وَلَا تَعْجَبْ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَ بِهِمُ الْبَاقِيَ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٨٥﴾ وَإِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةَ أَنْ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَلْعَيْنِ ﴿٨٦﴾

(می‌خواهی)، برایشان آمرزش بخواه یا آمرزش نخواه (؛ تفاوتی ندارد). اگر هفتاد بار برایشان آمرزش بخواهی، خدا آنان را نخواهد آمرزید. این بدان سبب است که آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند (و نافرمانی کردند)، و خدا افراد نافرمان را هدایت نمی‌کند؛ ۸۰ کسانی که پس از (حرکت) پیامبر (برای جهاد)، جا گذاشته شدند، به علت ترك (جهاد) و بی‌تفاوتی (در قبال آن) خوشحال شدند و از جهاد با اموال و جان‌هایشان در راه خدا بدشان می‌آمد و گفتند: «در این گرما بیرون نروید.» بگو: «آتش جهنم گرم‌تر است. ای‌کاش می‌دانستند.» ۸۱ بنابراین، باید کم بخندند و بسیار گریه کنند تا کیفری باشد در برابر آنچه که به دست می‌آورند. ۸۲ (اکنون) اگر خداوند تو را نزد گروهی از آنان بازگرداند و آنان برای بیرون آمدن (از شهرشان برای جهاد)، از تو اجازه خواستند،

بگو: «هرگز با من خارج نخواهید شد و همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ زیرا شما نخستین بار به ترك (جهاد) و بی‌تفاوتی (در قبال آن) رضایت دادید. بنابراین، با همان‌ها که (در شهر) مانده‌اند، بمانید.» ۸۳ هرگز بر (جسد) هیچ‌یک از آنان که می‌میرد، نماز مگزار و (برای دعا) بر سر قبرش نایست؛ چراکه آنان به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و در حال نافرمانی مردند. ۸۴ مبدا اموال و فرزندان (بسیار) آنان، تو را شگفت زده کند. خداوند، بدین‌وسيله فقط می‌خواهد که ایشان را در دنیا عذاب کند، و در حالی که کافرنند، جان‌هایشان به‌سختی (از بدن‌هایشان) خارج شود. ۸۵ هنگامی که سوره‌ای نازل شود که به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید، ثروتمندان‌شان از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «ما را بگذار تا با کسانی که (به علت عذر موجهی به جهاد) اقدام نکرده‌اند، باشیم.» ۸۶

۸۱ - ۸۶. منافقان

این آیات، مبنی بر توبیخ منافقان است. گروهی از آنان، از دعوت رسول اکرم ﷺ به شرکت در جنگ تبوک تمرد و اظهار عجز کردند و درخواست داشتند که پیامبر خدا آنان را از شرکت در جنگ معذور فرماید. رسول گرامی نیز بر حسب تدبیر، عذر آنان را پذیرفتند و به آن‌ها اذن دادند که در جنگ شرکت نکنند (انوار درخشان، ج ۸، ص ۸۲).

صفات منافقان در این آیات

«مخلفون»، افرادی هستند که از شرکت در جنگ تبوک تخلف ورزیدند. بعضی از منافقین - چنان‌که در آیه ۴۹ همین سوره آمده - تعلل می‌کردند و به پیامبر اسلام ﷺ می‌گفتند: به ما اجازه بده که در جنگ تبوک شرکت نکنیم. آیه‌ی شریف، از سه خصلت زشت منافقان خبر می‌دهد:

۱- این افراد منافق، به سبب این‌که نظیر زنان و کودکان خانه‌نشین شده و برای جهاد قیام نکرده و با پیامبر ﷺ مخالفت کرده بودند، خوشحال شدند. این، یکی از صفات زشت و ناپسندشان است.

۲- منافقین حاضر نبودند با اموال و جان‌های خود، در راه خدا جهاد کنند؛ در صورتی که جان‌های آنان را خدا آفریده و اموالشان را خدا به ایشان عطا کرده بود. این مضایقه کردن نشان می‌دهد که به خدا و رسول ایمان نداشتند؛ و الا می‌بایست نظیر مؤمنان راستین، کوچک‌ترین مضایقه‌ای از بذل جان و مال نمی‌کردند. این معنا فقط به منافقان زمان پیامبر اختصاص نداشته است؛ بلکه منافقان هم‌اکنون و همیشه چنین هستند و خواهند بود.

۳- چون جنگ تبوک در فصل بسیار گرم و قحط رخ نموده بود، منافقان برای این‌که روحیه‌ی مسلمانان و اسلام را تضعیف کنند، این موضوع را بهانه قرار دادند و به افرادی که مصمم و آماده نبرد با دشمن بودند، گفتند: در این هوای گرم، برای جهاد خارج نشوید «قالوا لا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ». آنان این سخن را برای در هم شکستن نشاط مجاهدان و کارشکنی و مخالفت با امر خدا گفتند. خدای علیم نیز به پیامبر اسلام ﷺ فرمود: به منافقین بگو: این گرمایی که شما از آن فرار می‌کنید، بیش از مختصر گرمایی نیست. پس چه خواهید کرد با آن آتش سوزنده‌ی دوزخی که به‌زودی داخل آن خواهید شد و برای همیشه در آن خواهید بود؟ در صورتی که گرمای آفتاب، با

حرارت آتش دوزخ قیاس‌شدنی نیست (قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَكْبَرُ). منافقین که به خدا و رسول او ایمان نداشتند و ندارند، بی‌گمان به قیامت و بهشت و دوزخ هم ایمان نداشته و ندارند. از طرفی نیز منافقین هنوز داخل دوزخ نشده‌اند که بدانند شدت حرارت و سوزندگی آن تا چه حدی است. برای همین در ذیل آیه آمده است: «لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ» (تفسیر آسان، ج ۶، صص ۳۶۵-۳۶۶).

موضع خدا در برابر قاعدین

در قبال اعمال منافقان، خدای متعال، پیغمبر ﷺ را از نماز خواندن بر آنان نهی فرمود: «چون کسی از منافقان بر کفر بمیرد، بر سر قبر هیچ‌یک از آن‌ها برای نماز و دفن و زیارت یا دعا و استغفار نایست.» نقل شده که پیغمبر خدا ﷺ در هنگام بیماری «ابن اُبی» به عیادت او رفتند. او به آن حضرت التماس کرد که پیراهن خود را به من عطا فرما تا کنم شود و به دفن من حاضر شو و بر من نماز گزار (منهج‌الصادقین، ج ۴، ص ۳۰۸). از حضرت باقر عیسی‌علیه‌السلام روایت شده که پیامبر ﷺ به پسر عبدالله ابی فرمودند: «وقتی پدرت وفات یافت و از کارش فارغ شدی، مرا خبر کن.» پس از اطلاع، حضرت نعلین به پا کرد تا راهی شود. عمر گفت: یا رسول‌الله، آیا خدا از نماز و قیام به امر منافق نهی نکرده است؟ فرمودند: «وای بر تو! من دعا کردم که خدایا، قبرش را از آتش، درونش را از آتش و محل بازگشتش را از آتش مملو فرما.» اکثر علما و مفسران بر این‌اند که پیامبر خدا ﷺ بر او نماز نخواند (البرهان، ج ۲، ص ۸۲۲).

روایت شده است که از پیغمبر خدا ﷺ پرسیدند: چرا پیراهن خود را به منافق دادید؟ فرمودند: «پیراهن من، عذاب الهی را از او دفع نخواهد کرد، و من به خدا امیدوارم که بدین سبب مردم بسیاری داخل ایمان شوند.» در روایت آمده است که به سبب این لطف و مرحمت آن سرور، هزار نفر از طایفه‌ی خزرج مسلمان شدند (منهج‌الصادقین، ج ۴، ص ۳۰۸).

این آیات شریف، علت موضع‌گیری سخت خدا در برابر منافقان را بیان کرده و گفته‌اند: به‌درستی که منافقان با شرک نسبت به خدا، نافرمانی از پیامبر و مردن خارج از دایره‌ی ایمان و پای‌بندی به کفر و تمرد از خدا کافر شدند. گفتنی‌ست که این آیات، بر جواز و مشروعیت ایستادن بر قبور مؤمنان و زیارت آن‌ها و رفتن سر قبر آن‌ها و طلب رحمت برای ایشان دلالت می‌کند؛ چنان‌که طبرسی می‌فرماید: آیه‌ی شریف، بر مشروعیت ایستادن بر قبر برای دعا دلالت می‌کند، و اگر مشروع نبود، خداوند، نهی را به دعا برای کافر تخصیص نمی‌فرمود (مجمع‌البیان، ج ۵، ص ۸۷). د/



رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾ لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٨٩﴾ وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٩٠﴾ لَيْسَ عَلَى الضُّعَفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يَنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾ وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيَيْنُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يَنْفِقُونَ ﴿٩٢﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾

به همراهی‌شان با زنان خانه‌نشین (و افراد دیگری که از جهاد بازماندند)، راضی شدند، و بر دل‌هایشان مهر نهاده شد، و در نتیجه، اینان (سود و زیان حقیقی خود را) نمی‌فهمند. ۸۷ البته پیامبر و مؤمنان همراهش، با اموال و جان‌هایشان جهاد می‌کنند. (آری)، همه‌ی خوبی‌ها، مخصوص آنان است، و آنان، رستگاران حقیقی‌اند. ۸۸ خداوند، برایشان بهشت‌هایی آماده کرده است که از زیر (درختان) آن، نهرها جاری‌ست (و) همیشه در آن خواهند ماند. این نجات و پیروزی بزرگ است. ۸۹ افرادی از بادیه‌نشینان که عذرتراشی می‌کنند، (نزد تو) آمدند تا به آنان اجازه‌ی (ترك جهاد) داده شود، و کسانی‌که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند، (بدون هیچ عذری، نسبت به جهاد) بی‌تفاوت مانده و (آن را) ترك کردند. به زودی به کافران‌شان عذابی دردناک خواهد رسید. ۹۰ بر ناتوانان و

بیماران و کسانی‌که (برای سفر)، چیزی نمی‌یابند که هزینه کنند، گناهی (برای ترك جهاد) نیست؛ (البته) در صورتی‌که برای خدا و پیامبرش (در پشت جبهه) خیرخواهی کنند (و تمام تلاش‌شان را برای اسلام به کار بندند). بر نیکوکاران، هیچ راهی (برای خرده‌گیری) وجود ندارد. (آری)، خداوند، بسیار آمرزنده و مهربان است. ۹۱ همچنین (گناهی نیست) بر کسانی‌که چون نزد تو می‌آیند تا آنان را (بر مرکبی) سوار کنی (و با آن به جهاد بروند)، به آنان می‌گویی «چیزی که شما را بر آن سوار کنم، نمی‌یابم»، و در حالی باز می‌گردند که از غم و اندوه، سیل اشک از چشمان‌شان جاری شده که چیزی نیافته‌اند تا (برای جهاد) هزینه کنند. ۹۲ راه (سرزنش و مؤاخذه)، فقط برضد کسانی (باز) است که با این‌که ثروتمندند، از تو اجازه‌ی (ترك جهاد) می‌گیرند. به همراهی‌شان با زنان خانه‌نشین راضی شدند، و خداوند بر دل‌هایشان مهر نهاده، و در نتیجه، (سود و زیان حقیقی خود را) نمی‌دانند. ۹۳

۹۰- ۹۶. سنخ‌شناسی مسلمانان در نسبت‌شان با جهاد

وقتی زمان فريضه‌ی دينی جهاد و ياری خدا و رسول فرا می‌رسد، مردم مسلمان به دو گروه تقسيم می‌شوند: ۱- عذرداران حقیقی: پوزش‌طلبانی مانند اشخاص بی‌بضاعت و ... که به علت نداشتن سلاح عذر می‌خواستند؛ ۲- عذرخواهان دروغگو: منافقینی که قلب‌هایشان دچار فساد و شقاوت بود.

خداوند، برای هر يك از این دو گروه حکمی دارد:

حکم گروه یکم: گروه یکم، کسانی هستند که نیرو و توانایی جهاد ندارند؛ یا مانند اشخاص فلج، طبعاً ناتوان‌اند؛ یا مانند فرد مریض یا فرد بی‌مال یا بی‌سلاح، موقتاً ناتوان‌اند. خداوند، قلم تکلیف و حکم وجوب جهاد را از این‌گونه افراد برداشته است؛ چون اگر بر ندارد، برایشان بسیار سختی‌آفرین و مشقت‌زا می‌شود. همچنین خداوند لوازم و توابع آن از قبیل مذمت در دنیا و عقاب در آخرت را نیز برداشته است؛ چون مخالفت با امر الهی در مورد آنان صدق نمی‌کند.

البته خداوند این رفع حرج را بدین شرط مقید کرده که «آن‌ها برای خدا و رسول خیرخواهی کنند»؛ چراکه در آن صورت، نیکوکارند، و دیگر بر نیکوکاران مؤاخذه‌ای نیست، و کسی نمی‌تواند به آن‌ها آسیبی برساند. البته علت آوردن این قید (خیرخواهی برای خدا و رسول)، این است که تکلیف، و در پی تکلیف، مذمت و عقاب، هنگامی برداشته می‌شود که دل‌ها و نیاتشان از خیانت و غش دور باشد، و خواسته باشند مانند منافقین، با تخلف از امر جهاد و تقاعد ورزیدن کارشکنی کنند و روحیه‌ی اجتماع را به خرابی کشانند؛ و الا اگر چنین منظور فاسدی داشته باشند، عیناً مانند منافقین، مستحق مذمت و عقاب خواهند بود.

در میان این عذرداران خیرخواه اما کسانی بودند که درجه‌ی بالاتری از دیگران داشتند؛ کسانی که نزد پیامبر ﷺ آمدند تا به ایشان مرکبی دهد تا سوار بر آن، راهی جهاد شوند، و نیز سایر حوایج‌شان از نیز قبیل سلاح و ... را برآورد؛ اما پیامبر ﷺ در جوابشان فرمود: من مرکبی ندارم که به شما دهم و شما را بر آن سوار کنم. ایشان هم از نزد پیامبر ﷺ رفتند؛ در حالی که چون و مرکب و زاد و توشه‌ای نداشتند تا به جهاد بروند و با دشمنان خدا بجنگند، از شدت اندوه اشک می‌ریختند (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، صص ۴۸۹-۴۹۱). آنان، مشهور به بکائین شدند (ترجمه‌ی مجمع‌البیان، ج ۱۱، ص ۱۸۴).

در روایت آمده است که وقتی رسول خدا ﷺ از جنگ تبوک برگشتند و به نزدیک مدینه رسیدند، فرمودند:

«شما عده‌ای از مردان را در شهر گذاشتید و به سفر رفتید؛ ولی هیچ راهی نیمودید و هیچ مالی در راه خدا خرج نکردید و هیچ خستگی‌ای از راه دور و دراز ندیدید، مگر این‌که آن عده هم با شما شریک هستند.» پرسیدند: چطور با ما شریک هستند؛ در حالی که آن‌ها در مدینه بودند؟ فرمود: «برای این‌که عذر موجه‌شان نگذاشت با شما همراهی کنند.» (الدرا المنثور، ج ۳، ص ۲۶۷).

حکم گروه دوم: راه مؤاخذه و مجازات، تنها به روی کسانی گشوده است که از تو اجازه می‌خواهند در جهاد شرکت نکنند؛ در حالی که امکانات کافی و وسایل لازم برای این کار در اختیار دارند و کاملاً بی‌نیازند. این ننگ برای آن‌ها بس است که راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند و از افتخار شرکت در جهاد محروم شوند.

این منافقین بعد از آن‌که پیامبر ﷺ و مسلمانان از جنگ برگشتند، نزد ایشان رفتند و به علت حضور نیافتن‌شان در جهاد عذرخواهی کردند. خداوند می‌فرماید: تو ای محمد ﷺ، به ایشان بگو نزد ما عذر نیاورید؛ برای این‌که ما شما را در عذری که می‌آورید، هرگز تصدیق نمی‌کنیم؛ زیرا خداوند، پاره‌ای از اخبار شما را به ما داده که بر نفاق شما دلالت می‌کند و می‌رساند که شما در این عذرخواهی‌تان دروغ می‌گویید، و به‌زودی عمل شما ظاهر می‌شود؛ ظهوری که برای خدا و رسول، مشهود خواهد بود. آنگاه در قیامت باز می‌گردید به سوی خدایی که غیب و شهادت را می‌داند، و او حقیقت اعمال‌تان را به شما نشان می‌دهد.

آن‌ها به خدا سوگند می‌خورند تا شما دست از ایشان بردارید و ملامت و عتاب‌شان نکنید. شما دست از ایشان بردارید؛ اما نه چنان‌که ایشان را در آنچه عذر می‌آورند، تصدیق کرده باشید؛ بلکه بدین جهت که آن‌ها رجس و پلیدند، و جا دارد که اصلاً نزدیکشان نشوید، و جایگاه ایشان، به سبب کارهایی که کرده‌اند، جهنم است.

آن‌ها به خدا سوگند می‌خورند تا شما را از خود راضی بکنند؛ اما شما به هیچ وجه راضی نشوید، و بدانید که اگر شما هم از آن‌ها راضی شوید، خداوند از آن‌ها به علت فسقی که دارند، راضی نمی‌شود (ترجمه‌ی المیزان، ج ۹، صص ۴۹۱-۴۹۲).

از این آیات شریف چنین استفاده می‌شود که هیچ‌کس به‌کلی از همکاری با مجاهدان راه خدا معاف نیست، و حتی کسانی که نابینا یا بیمارند و نمی‌توانند سلاح بردارند و در میدان نبرد شرکت کنند، با زبان و تبلیغ و اعمال خود می‌توانند مشوق مجاهدان و پشتیبان برنامه‌های آنان باشند (تفسیر نمونه، ج ۸، صص ۸۵۸۴). ب/